

سیر تحول

وضو در میان امت

نام کتاب: حلقات (۴) سیر تحول وضو در میان امت

نویسنده: مرتضی رضوی

انتشارات: مولف

تاریخ چاپ: ۱۳۸۶

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

صمیمانه با هر خواننده‌ای:

همیشه دوست دارم در توحید و امور توحیدی و مسائلی که به دور خداشناسی، معاد شناسی و هستی شناسی می‌چرخند کار کنم و در این کار با تأسی از قرآن بستر حرکت فکری «از خلق به خالق» را برگزینم. کتاب «تیین جهان و انسان» نشانگر این شیوه من است. حتی کتاب «دانش ایمنی» را که در فرعی ترین مسائل نوشته ام هدفم نشان دادن اعجاز علمی اسلام و اهلیت(ع) است که نتیجه آن باز به تحکیم توحید، نبوت و معاد بر می‌گردد.

اما چون با طلب جوان سر و کار دارم، پرسشگری آنان گاهی افسار بحث و به پیروی از آن افسار قلم را به قلمرو مباحثات فرعی (فروع دینی) می‌کشاند؛ بحث وضو از این قبیل است که چهارمین کار من از این سنخ بوده و در پاسخ به پرسش‌های آنان در طی جلسات چند، انجام یافته است.

این سخن بدین معنی نیست که از نظر ارزش و اهمیت به برخی از علوم نگاه دیگری داشته باشم. بل سخن در سلیقه‌ها، علاقه‌ها و شیوه است.

در این مباحث، حدیثی از احادیث شیعه نیاروده ام؛ مگر یک حدیث از امام باقر(ع) که صراحت دارد وضوی پیشین نسخ شده است و در ذیل آن اشاره به سه حدیث درباره نسخ است. و حدیثی از امام رضا(ع)، یعنی مجموعاً دو حدیث و یک اشاره از متون شیعه آورده ام. زیرا می‌خواهم دقیقاً بر اساس احادیث برادران سنی بحث کنم، تنها کاری که به سبک شیعه در این نوشتار عمل کرده ام علامت «ع» است که به معنی علیه السلام در پی نام علی(ع) آورده ام. و به گمانم همگان این اجازه را به من داده باشند.

منطق بحث: شیوه و منطق این مباحثات یک شیوه فقهی نیست بلکه یک منطق و شیوه جامعه شناسی است گرچه از به کارگیری اصطلاحات ویژه جامعه شناسی و نیز از تأکید روی مواد جامعه شناختی به شدت پرهیز شده است تا همگان از هر رشته‌ای مخاطب آن باشند. ادبیات آن نیز یک ادبیات عمومی است و هیچ کوششی برای آرایش ادبی نشده گرچه در این صورت از جنبه هنری قلم که یکی از ضروریات است کاسته می‌شود. زیرا اعتراف می‌کنم نتوانستم هم هنر قلم را (تا جایی که می‌توانستم) مراعات کنم و هم هدف مخاطب با عموم، را.

از جهتی باید گفت: این نوشته «بررسی تحلیلی سرگذشت چیزی به نام وضو در جامعه اسلامی» است به این سبب گاهی سیمای بحث حالت «کلامی» و گاهی «ادبی» و گاهی «تاریخی» به خود می‌گیرد.

نکته‌ای که به نظر خودم ذکر آن در اینجا اهمیت دارد، این است: گفته شد هیچ حدیثی از احادیث شیعه در این جزوه نیامده و همه مباحثات و استدلال‌ها مبتنی بر احادیث اهل سنت است، باید افزود: هرگز کاری با صحت و سقم سند این حدیث‌ها نداشته ام همه آنها را از نظر سند صحیح تلقی کرده ام، یک حدیث از نظر سند صحیح است یا حسن، یا ضعیف یا... بحثی نکرده ام تنها در دو و سه مورد حدیث‌هایی را ساختگی و به اصطلاح مجعول دانسته ام نه بر اساس نقص سند بل بر اساس متن و محتوای پیام آن. این نیز در مقامی است که حدیث یا حدیث‌های دیگر از منابع سنی با آنها متناقض هستند. و در بیان خلاصه‌تر: بر هیچ حدیثی از نظر سند و راوی ایراد نگرفته ام، هر سند را که خودشان پذیرفته اند، پذیرفته ام. و هر چه را خودشان ضعیف دانسته اند، وارد بحث نکرده ام.

بنابراین اگر خواننده ای غیر از این شیوه در این کتاب مشاهده کند حق دارد بر نویسنده خرده بگیرد، و از هم اکنون این حق را به او می‌دهم.

به گمانم: در نوشته هایم جانب خواننده را دستکم در این که خلاصه بنویسم و کمتر وقت مخاطب را بگیرم رعایت کرده‌ام، زیرا خودم از مطالعه گویش و نگارش های طولانی به محور یک موضوع، خسته می‌شوم.

در این مقدمه ضمائر متکلم و الفاظ «من»، «ام» به طور مکرر به کار رفت که به دلیل همان جمله اول (صمیمانه با خواننده) بود، نه با انگیزه های دیگر، باز آرزومندم که وقت خواننده را بیهوده نگرفته باشم.

مرتضی رضوی

۱۳۸۶/۶/۳۰ شمسی

برابر با ۱۴۲۸/۹/۲۸ هجری قمری

شمارش مباني بحث

پس از تدوين اين جزوه، با بررسي دقيق لازم دانستم مهره هاي اصلي ستون فقرات بحث را در اين جا بياورم؛ آن قبيل آيه، حديث و فراز تاريخي، که در اين نوشته همواره به آنها تکیه شده است را به طور مشخص ردیف کنم که تا پايان جزوه در نظر خواننده باشند. زیرا گمان کردم اين کار از پیچیدگی بحث (که همیشه با مباحثات علمي همراه است) بکاهد و مطالعه آن با هزینه فکري زياد، نباشد:

۱. آيه ۶ سوره مائده که هم وضو و هم تیمم و غسل را آورده است: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَليُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ».

۲. اين آيه و سوره مائده آخرين سوره است که نازل شده، گرچه برخي ها گفته اند سوره توبه آخرين است و برخي ديگر سوره نصر را پايان وحی قرآن می دانند. به هر صورت، سوره مائده پس از سال فتح مکه نازل شده و اين اجماعي است.

۳. بدیهي است پيش از آمدن اين سوره و اين آيه، وضو در طول سالها بوده و بدیهي است که آيه تغييراتي در وضو داده است و الاً مصداق «**تحصيل حاصل**» و «**توضیح واضحات**» می شود که خدا و قرآن و رسول(ص) منزّه از آن هستند.

۴. بنا براین؛ ابتدا باید وضو را در دو دوره تاريخي بررسي کرد؛ پيش از نزول آيه و پس از آن.

۵. دو دوره مذکور در عصر پیامبر(ص) و اصحاب است. اما پس از دوره اصحاب و تابعين، با شروع عصر «رای و قیاس» مساله بزرگ ديگر ظهور کرده است، که باید آن را دوره سوم نامید.

۶. اکثریت قریب به اتفاق حديث هايي که مسائل وضو را گزارش می کنند، «**سنت عملي**» پیامبر(ص) را نقل می کنند و با جمله «دیدم رسول خدا(ص) چنین وضو می گرفت» شروع می شوند. کمتر چيزي از بيان و زبان آن حضرت آمده است. بر خلاف ديگر ابواب احکام که بیشتر به «سنت قولي» مبتني هستند.

۷. حديث هاي سنت عملي نیز خيلي کم است. زیرا اکثریت احاديث باب وضو، وضوي افراي از اصحاب را گزارش می کنند.

۸. جامعه مسلمانان مانند همه جامعه هاي معاصرشان، فاقد «بيت الخلا» - مبال، تواليت - بودند و بر زمين مسطح ادرار می کردند. مدتي پيش از نزول سوره مائده، به ساختن آن مأمور شدند. اين پديده يکي از عوامل مهم تحول در وضو است.

۹. یک گروه حديث داريم که از مردم می خواهند کمتر از پیامبر(ص) پرسش کنند، زیرا پرسش زياد بر تکاليف می افزايد و از سهولت و سماحت شرع می کاهد.

۱۰. در دوره سوم (عصر رأی و قیاس) جزئیاتی درباره وضو (و نواقض وضو) از اهل رأی پرسیده شد که به تورّم احکام در وضو انجامید.

۱۱. عمل به رأی شخصی، پس از رحلت پیامبر(ص) در چند مورد از برخی اصحاب صادر شد اما در زمان «ربیعة الرّای» و ابو حنیفه به بالاترین فراز خود رسید و پس از آن نیز ادامه داشت. یعنی پیام آن همه حدیث های «نهی از پرسش»، با اقدام اصحاب رأی از بین رفت.

۱۲. اصحاب و تابعین گرچه در وضو اختلاف داشتند و وضوهای متفاوت می کردند، اما این مساله صورت «مسلک» و «مذهب» به خود نگرفته بود. با فرا رسیدن عصر اصحاب رأی و قیاس، مذاهب چهارگانه برادران سنی شکل گرفت و در میان شان این همه اختلاف پیش آمد که «معجم الادباء» می گوید: عده ای از مالکیان، شافعی را کشتند. (ج۱۷، ص۲۸۹).

آیه وضو و تیمم، ششمین آیه از سوره مائده

سوره مائده که در ترتیب امروزی قرآن پنجمین سوره است، آخرین سوره می باشد که بر پیامبر(ص) نازل شده است. یعنی در اواخر عمر آن حضرت آمده است، زیرا پایان وحی پایان عمر رسول خدا است.

دو سوره توبه و نصر (برخی ها به آن سوره فتح نیز گفته اند) به اجماع همه مسلمانان پس از فتح مکه (سال ۸ هجری) نازل شده اند. برخی را نظر بر این است که توبه آخرین سوره است و برخی دیگر نصر را آخرین می دانند. آن چه مهم است این است که سوره مائده در اواخر عمر رسول(ص) نازل شده به طوری که از نظر تاریخ نزول، در آخرین بودن شانه به شانه آن دو سوره در نظریه ها قرار دارد، و مطابق همان نظریه ها احتمال آخرین بودنش یعنی احتمال این که در سال آخر یا ماه های آخر عمر آن حضرت بوده، نیز در میان هست.

در المثنور: ج ۲، ص ۲۰۸: جبر گوید: عایشه گفت: «یا جبر تقرأ سورة المائدة؟ فقلت: نعم. فقلت: اما انّها آخر سورة نزلت، فما وجدتم فيہ من حلالٍ استحلّوه، و ما وجدتم من حرامٍ فحرّموه: اي جبر سوره مائده را مي خواني؟ گفتم: بلي. گفت: آن آخرین سوره است که نازل شده، پس هر چه را در آن حلال یافتید حلال بدانید. و هر چه را در آن حرام یافتید حرام بدانید.»

مراد عایشه این است: هیچ چیزی از سوره مائده نسخ نشده است زیرا پس از آن آیه و سوره ای نازل نشده تا حکمی از آن را نسخ کند. محتوای سوره مائده ناسخ می شود اما منسوخ نمی شود.

بیضاوی در تفسیرش ذیل آیه، می گوید: رسول خدا فرموده است: **«المائدة من آخر القرآن نزولاً، احلّو حلالها و حرّموا حرامها».**

در المثنور: همان: از علی(ع): «و کان آخر ما نزل سورة المائدة نسخت ما قبلها و لم ينسخها شیئ: مائده آخرین سوره است که نازل شده (حکم هایی از احکام) ما قبل خود را نسخ کرده و هیچ چیز آن را نسخ نکرده است.» در میان کسانی که به محور تاریخ نزول، کار کرده اند همین نظریه قوی و می توان گفت برگزیده است. بلاشر مسیحی که بر اساس متون اهل سنت روی قرآن کار کرده است می گوید: «هفت آیه اول این سوره در حجة الوداع و یا برخی از آن ها در عمره سال بعد نازل شده است (سیر تحول قرآن، سوره مائده). مطابق نظر او آیه ششم که مورد بحث ماست یا در حجة الوداع نازل شده یا در سال بعد از آن، به نظر او آیه وضو در سال دهم چند ماه پیش از رحلت رسول خدا(ص) آمده، لیکن سخنش خالی از اشکال اساسی، نیست.

به هر روی - خواه مائده آخرین باشد و خواه توبه و یا نصر - آن چه قطعی است نزول سوره مائده پس از آغاز سال هشتم (سال فتح مکه) است. زیرا براساس اجماع همگان، تا پایان سال هفتم، هیچ کدام از سه سوره مذکور نازل نشده بودند.

اکنون نگاهی به آیه: چون هم وضو و هم تیمم در این آیه آمده، ابتدا بخش اول آن که در بیان وضو است عنوان می شود و بخش دوم آن به مبحث تیمم می ماند: **«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَايْدِيَكُمْ**

إِلَى الْمَرَافِقِ وَ أَمْسَحُوا بِرُؤْسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ: اي کسانی که ایمان آورده اید وقتی که به نماز بر می خیزید پس بشوید روی های تان را و دست های تان را تا آرنج ها و مسح کنید سرتان و پاهای تان را تا دو برآمدگی پا».

سخن در این آیه در چند بستر جاری می شود:

بستر اول: می دانیم که افراد جامعه مسلمان پیش از نزول این آیه یعنی تا سال ۸ هجری، به عنوان یک عمل واجب وضو را به جای می آوردند، و این آیه، وضو را رأساً تأسیس نکرده است. پس پیام این آیه چیست؟ حرفش چیست؟ خواسته اش چیست؟ آیا «**تحصیل حاصل**» می کند؟ یا «**توضیح و اوضحات**» می نماید؟ در این صورت (نعوذ بالله) آیه لغو می شود، لابد پیامی دارد، خواسته ای دارد.

با عبارت قاطع می گویم: برادران اهل سنت هیچ وقت این پرسش را از خود نکرده اند و آن را جدی نگرفته اند و گرنه همه چیز روشن می گشت؛ نه این همه اختلاف در میان خود سنیان پیش می آمد و نه در میان سنی و شیعه. البته برخی از شیعیان نیز به این واقعیت توجه نمی کنند گمان می کنند که وضو از اول تا آخر به یک صورت بوده و هیچ تحولی در آن رخ نداده است.

برای هیچ محقق بل برای هیچ کسی جای تردید نیست که این آیه چیزهایی را از وضوی پیشین حذف کرده و چیزهایی نیز آورده است. به گمانم بر هر پژوهشگری لازم و واجب است این حذف (یا حذف ها) و نیز این آورده (یا آورده ها) را تعیین کند. مخلصانه می پرسم: چرا برادران سنی این کار را نکردند و نمی کنند؟

به عبارت دیگر: چرا آیه را - نعوذ بالله - لغو و بی معنی گذاشته اند؟ و به روایت هایی که نحوه وضوی پیش از نزول آیه را گزارش می دهند، عمل کرده و می کنند؟

هر کدام از متون حدیث اعم از «صحاح سته» و غیره را که مشاهده می کنیم می بینیم حدیث هایی از رسول خدا(ص) نقل می کنند و همگی شکل و ماهیتی از وضو گزارش می دهند، بدون اشاره به تاریخ آن، نتیجه این می شود که مسح بر خفّ جایز می شود لیکن مسح بر خود پا جایز نمی گردد! اگر کسی نگاهی به آیه کند سپس نگاهی به این همه حدیث، به وضوح در می یابد که این برادران به «وضوی منسوخ» عمل می کنند.

بستر دوم: چرا پاها را می شویند؟ ممکن است کسی بگوید به دلیل منصوب بودن لفظ «أرجل» در «أرجلکم» که عطف به «وجوهکم» می شود و باید شسته شود. عرض می کنم: اولاً: هیچ کسی از اصحاب به فتحه این لفظ متمسک نشده است. این بحث نحوی پس از فرا رسیدن دوره رأی و قیاس (که درباره آن سخن خواهیم گفت) به میان آمده است.

ثانیاً: عده ای از قرّاء أرجل را با جرّ قرائت کرده اند. با این قرائت و پی روان شان، چه کار کنیم. همگان از آن جمله بیضاوی در تفسیر آیه می گوید: **نصبه نافع، ابن عامر، حفص، کسائی، یعقوب و... و جرّه الباقون.**

بنابراین باقون عبارت می شود از: حمزه، ابن کثیر، ابو عمرو، عاصم (به نقل ابوبکر از او) که چهار تن از قرّاء سبعه هستند یعنی اکثریت با این ها است. زیرا یعقوب که او در ردیف اول آورده از قرّاء سبعه نیست و از قرّاء عشره است بر

این اساس اگر قراء عشره نیز شمارش شوند، ابو جعفر مدنی و خلف با جرّ خوانده اند. با این حساب ۶ نفر از قراء عشره با جرّ خوانده اند و ۷ نفر با نصب.

قواعد علم نحو نیز مؤید جرّ است و قرائت نصب از نظر نحو تکلف محض است.

آن سه نقطه که در وسط کلام بیضای قرار دادم برای این است که مطالب مخلوط نشود. او در آن جای سخنش می افزاید: «و یؤیده السنّه» سنت نیز قرائت نصب را تأیید می کند. اما باید گفت سخن او در این مبحث دقیقاً مصادره به مطلوب است. زیرا او همان سنت را دلیل می آورد که به وسیله خود آیه نسخ شده است.

ثالثاً: «ارجلکم» در صورت نصب، اگر «منصوب بنزع الخافض» و عطف به «رؤس» باشد در این صورت مسح واجب می شود. و اگر عطف به «ایدیکم» باشد، در این صورت باز باید گفت: نعوذ بالله آیه بی معنی و بیهوده می شود. چون وضوی پیش از نزول آیه با وضوی پس از نزول آیه، یکی می شود. همان طور که شرحش گذشت.

در هیچ متنی از متون حدیث هیچ سنتی، روایتی، حدیثی نیامده است که شستن پاها را بعد از نزول آیه از رسول اکرم(ص) نقل کند. پس آن کدام سنت است که قرائت نصب به معنی شستن را تأیید می کند؟

بیضای سپس می گوید: و عمل اصحاب نیز آن را تأیید می کند. این نیز مصادره به مطلوب است؛ برخی از اصحاب پاها را مسح می کردند و برخی دیگر می شستند. البته آنان که می شستند زیاد بوده اند، که ابن عباس می گوید: مردم شستن را دوست دارند اما در قرآن غیر از مسح چیزی نمی بینیم (کنز العمال، ج ۹، ص ۴۳۲، ح ۳۶۸۳۷). موضوع بحث همان شستن است که بیضای همان را دلیل می آورد.

در فصل تیمم خواهیم دید که عمر از عمل به این آیه رسماً باز می داشت و عبدالله بن عمر نیز رسماً تصریح می کند که عمل به این آیه مصلحت نیست. یعنی کاملاً سعی می شده آیه ناسخ، بایگانی شود و به وضوی منسوخ عمل شود. بدون اینکه به شذوذ نحوی تمسک کنند یا آیه را طور دیگر معنی کنند. تمسک به شذوذ نحوی از پدیده های «عصر رأی و قیاس» است که کوشیده اند آیه را به بستر وضوی منسوخ معنی کنند. به مطلب زیر توجه کنید:

محي الدين بن العربي (غیر از محی الدین صوفی) در کتاب «الوصایا» می گوید: آن گاه که وضو می کنی پاها را، هم بشوی و هم مسح بکن، این کار سزاوارتر است.

شعبي می گوید: **أما جبرئيل فقد نزل بالمشح علي الغدمين** (کنز العمال ج ۶، ص ۳۴۳، ح ۳۶۸۵۱): **أما جبرئيل مسح بر پاها را نازل کرده است و نیز او می گوید: نزل القرآن بالمشح و جرت السنّة بالفسل:** قرآن مسح را آورده و سنت بر شستن جاری شده (همان، ح ۳۶۸۵۲).

حسن بصری، ابو علی جبائی و محمد بن جریر طبری به تخییر قائل شده اند، داود و نیز **الناصر للحق** و عده ای دیگر گفته اند: باید جمع کرد هم پاها را شست و هم بر آنها مسح کرد. زیرا مسح در قرآن آمده و شستن در سنت.

عثمان بن ابی سعید به مسح پاها قائل بود و از عمر بن عبدالعزیز می خواست که مسح کند اما او نپذیرفت (کنز، ج ۹، ص ۴۳۰، ح ۳۶۸۳۶). می بینم پیش از عصر «رای و قیاس» و پیش از عصر «افراط در نحو» و تشبث به شذوذ نحوی، یعنی پیش از آن که قرآن فصیح و بلیغ را به «استعمال شذوذ» متهم کنند، همگان معتقد بودند که آیه، مسح را می خواهد، و این طرفداران وضوی پیشین بودند که گزارشات وضوی پیشین را می پسندیدند.

شخصیت‌هایی که نامشان در بالا برده شد و فتوی به تخیر یا به جمع بین شستن و مسح می‌دادند، عرب بودند و زبان قرآن را بدون هیچ مشکلی می‌فهمیدند و لذا مسح را ضروری می‌دانستند، اما چرا به شستن نیز فتوی می‌دادند، در خوشبین‌ترین توجیه باید گفت: گزارشات بی تاریخ، آنان را سر در گم می‌کرد ناچار این گونه نظر می‌دادند. البته مراد اینان از «سنت» بیش‌تر سنت طرفداران وضوی پیشین است نه سنت رسول (ص) که در مقدمه این جزوه گفته شد اکثر حدیث‌ها، عمل آن گروه از اصحاب را نقل می‌کنند که طرفدار وضوی پیشین بودند. افراد مذکور تحت تأثیر این نقل‌ها، هم به ناسخ عمل می‌کردند و هم بر منسوخ.

وضوی عرفی و وضوی شرعی

بستر سوم: حقیقت لغوی و حقیقت شرعی: لفظ «صلوة» در پیش از اسلام، به معنی «دعا» بود و در معنی لغوی خود به کار می‌رفت، اسلام آن را به «نماز» مختص کرد به طوری که استعمال آن در دعا نیازمند قرینه گشت. می‌دانیم که این تحول از حقیقت لغوی به حقیقت شرعی، در اوایل هجرت کاملاً به جای افتاده بود، به ویژه با تشریح اذان و ندای «حیی علی الصلوة» تنها در کاربرد دوم به کار رفت و استعمال آن در دعا نیازمند قرینه گشت.

اکنون ببینیم لفظ «وضو» که قبلاً به معنی «شستن» بود و امروز کاملاً به معنی حقیقت شرعی به کار می‌رود و هر کسی آن را می‌شنود آن عمل مخصوصی که اسلام آورده به ذهنش متبادر می‌شود به طوری که استعمال آن در معنی «شستن» نیازمند قرینه است، از چه زمانی این تحول را یافته است؟ آیا مثلاً در سال پنجم هجری اگر کسی لفظ وضو را می‌شنید معنی دوم به ذهنش متبادر می‌شد یا معنی اول، کدام یک از دو معنی نیازمند قرینه بود؟ با نگاهی به متون حدیثی می‌بینیم که کاربرد لغوی تا نزول سوره مائده بدون قرینه در معنی لغوی به کار می‌رفته به عنوان نمونه:

۱- **من اکل لحماً فلیتوضأ:** هر کس گوشت بخورد باید وضو کند.

۲- **من مسّ ابطه فلیتوضأ:** هر کس بغل (یا زیر بغل) خود را مس کند، باید وضو کند.

۳- **من مس فرجه فلیتوضأ:** هر کس فرج خود را مس کند باید وضو کند.

۴- **سئل رسول الله عن الوضوء من لحوم الابل، فقال: توضوا منها:** درباره گوشت شتران از رسول خدا (ص)

پرسیدند، فرمود: از آنها (اگر خوردید) وضو کنید.

۵- **توضوا مما غیرت النار:** از آن چه آتش آن را تغییر داده (پخته شده) وضو کنید.

۶- **توضوا مما انضجت النار:** وضو کنید از آن چه با آتش پخته شده.

۷- **من اکل لحماً فلیتوضأ:** هر کس گوشت بخورد باید وضو کند.

۸- **جابر بن سمره: کنا نتوضأ من لحوم الابل:** از گوشت شتران (که می‌خوردیم) وضو می‌کردیم.

۹- **من نقر انفه او حکّ ابطه فلیتوضأ:** هر کس بینی خود را پاک کند، یا خود را بخاراند، باید وضو کند.

متقی هندی (در کنز العمال) این قبیل حدیث‌ها را در خلال احادیث «باب نواقض الوضوء» و «باب ما لا ینقض الوضوء»

آورده است. هیچ‌ده حدیث در همان باب از کنز العمال، در این باره آمده است، پشت سر آنها بلافاصله چهار حدیث

آورده است که رسول خدا (ص) فرمود: نیاز نیست به خاطر مس عضو تناسلی وضو کنید. از جمله:

۱- **لا بأس به انه لبعض جسدک:** اشکال ندارد آن (عضو تناسلی) بخشی از بدن تو است.

۲. قال: يا رسول الله ان احدا يكون في الصلوة فيحتك فيصيب يده ذكره، قال (ص): و هل هو الا بضعه

منك: گفت ای پیامبر خدا، گاهی یکی از ما که در حال نماز است بدنش را می‌خاراند، دستش به عضو تناسلیش می‌رسد - ؟ فرمود: آیا آن بخشی از بدن تو نیست.

۳. قال: يا رسول الله مسست ذكرى و انا اصلي. قال: لا بأس انما هو جذبة منك: گفت ای رسول خدا در

حال نماز عضو تناسلیم را مس کردم ، فرمود: اشکالی ندارد ، آن شیئی از بدن تو است.

اقرب الموارد: ج استدراک: ما اعطاه جذبة غزل: ای شیئا.

آن گاه چند حدیث دیگر آورده است که رسول خدا (ص) یا فلان صحابی گوشت را خورد و وضو نکرده به نماز ایستاد.

اگر نبود این چند حدیث امروز برادران سنی می‌بایست هر حرکت خودشان را ناقض وضو می‌دانستند.

در حالی که اگر با گزارشات حدیثی برخورد تاریخی می‌کردند حتی اگر این چند حدیث هم نبود می‌دانستند که این

گزارشات مربوط به زمانی است که لفظ وضو به معنی «شستن» به کار می‌رفته و هنوز در حقیقت لغوی خود بوده

است و این حدیث‌ها اوامری برای نظافت هستند و ربطی به وضو به معنی «وضو برای نماز» ندارند.

درباره لفظ «صلوة» هرگز چنین مشکلی پیش نیامده، چون کاملاً تحول یافته و به معنی نماز به کار می‌رفت.

پس روشن می‌شود که مراد از «فلیتوضاً» در حدیث‌های فوق و مانندشان به معنی «فلیغسل» است یعنی دست

هایش را بشوید ، نه به معنی وضوی نماز، گر چه دو حدیث از آن‌ها، دلالت دارند شخصی که عضو تناسلیش را مس

کرده، پیش از نماز دستش را بشوید یا نماز را اعاده کند. که حمل بر استحباب شده اند. استحباب شستن نه استحباب

وضوی نماز و این فتوای مشهور فقهای عامه است.

تنها دریک حدیث از آن‌ها نص شده که «فلیتوضاً وضوئه للصلوة»: وضو کند وضوی نماز. که به این حدیث عمل نکرده

اند.

خود همین عبارت «فلیتوضاً وضوئه للصلوة» نشان می‌دهد که پیش از نزول آیه تعیین معنی لفظ وضو نیازمند

«قرینه» بوده است که این حدیث بالاتر از قرینه، به قول نحوی‌ها با آوردن «تمییز» آن را تعیین می‌کند. و این دلیل بارز و

روشن و غیر قابل انکار است که لفظ وضو هنوز در حقیقت لغوی خویش به کار می‌رفته و برای تعیین مراد نیازمند قرینه

با تمییز و تصریح بوده است، و در این دلالت، فرق نمی‌کند این حدیث را بپذیریم یا نپذیریم، اگر این حدیث جعلی هم

باشد جاعل می‌دانسته که نیازمند تمییز است.

پرسش بس مهم و کلیدی: چرا لفظ وضو در معنی لغوی خود مانده بود و مانند صلوة متحول نگشته بود - ؟

روشن است که علت این امر «عدم تاسیس یک عمل کاملاً شرعی به عنوان وضو» بوده است. پیش از نزول سوره

مائده وضوی نماز صرفاً یک «شستن نظافتی» تلقی می‌گشت ، یعنی همان معنی لغوی، همان طور که کسی به

دیگری می‌گوید: «برو دست و صورتت را بشوی و بیا غذا بخور»، در نماز هم گفته شده بود «دست و صورت خود را

بشوی و بیا نماز بخوان».

یعنی در دوره پیش از نزول سوره مائده یک وضوی لغوی و عرفی مورد نظر بوده و هر کسی به دلخواه خودش می

شست که تنها چند شرط بر آن افزوده شده بود مانند مسح سر یا مسح پا و یا شستن پا (بحث خواهد آمد) حتی

چگونه شستن، چند بار شستن و... همگی به خود شخص واگذار شده بود. و چیزی به نام «اسباغ الوضوء» از آنان می خواست هر چه «پر» و بهتر بشویند تا چرک و چربی که در دست و صورت هست از بین برود، و در شستن مثلا دست‌ها هر چه بالاتر، بالاتر از مرفق تا نزدیک منکب (شانه)، همان قدر بهتر. همان طور که ابو هریره این گونه وضو می گرفت (کنز العمال ج ۹ ص ۳۰۶ ح ۳۶۱۳۵).

با آمدن سوره مائده، وضوی عرفی به یک «عمل دقیقا تنظیم شده ی شرعی» تبدیل شد، درست مانند صلوة. که دیگر ربطی به چرک شوئی و عمل نظافتی ندارد بل بر عکس: اگر کسی وضو را به قصد چرک شوئی به عمل بیاورد باطل می شود. هر نوع چرک، چربی و... که در عضو وضو باشد و مانع از رسیدن آب به پوست گردد، وضو را باطل می کند.

یعنی پس از نزول سوره مائده، وضو بازرس نظافت می شود، می آید تا ببیند اعضائی که همیشه انسان با آن‌ها کار دارد پاک و تمیز است یا نه و اگر تمیز نباشد باید پیش از وضو تمیز شود.

برخورد غیر تاریخی با احادیث: اکنون با مراجعه به متون حدیثی می بینیم که گزارشات حدیثی مربوط به دوره پیش از نزول سوره مائده با گزارشات حدیثی دوره کوتاه پس از نزول آن، در خلال همدیگر آمده اند. حدیث‌های وضوی عرفی با حدیث‌های وضوی شرعی، به طور متخلخل و بدون ترتیب تاریخی آمده اند، و چنان پیچیدگی و مشکل پیش آورده اند که فقهای نامداری حکم به تخییر میان شستن پا و مسح پا داده اند یا حکم به جمع (یعنی وجوب عمل بر هر دو) کرده اند همان طور که مشاهده کردیم.

پیام آیه: اکنون بر می گردیم به آن موضوع اساسی که در اوایل بحث عنوان شد یعنی «پیام آیه وضو چیست؟» اگر وضو همان است که پیش از نزول سوره مائده بوده، پس این آیه «اذا قمتم الي الصلوة فاغسلو وجوهکم...» چیست؟ آیا آیه هیچ حرفی، سخنی ندارد؟ چیز تازه‌ای نیاورده است؟ پیامش «تحصیل حاصل» است؟ «توضیح و اوضحات» است؟ در این صورت آیه - نعوذ بالله - بی مورد و لغو می‌گردد.

از مباحث پیش، روشن و کاملا واضح می‌شود که نقش، کار و پیام آیه، «تشریح یک وضوی شرعی» و «کنار گذاشتن و نسخ کردن وضوی عرفی» است که پیش از نزولش بوده و به آن عمل می‌شده.

با نزول آیه لفظ وضو از حقیقت لغوی خود به حقیقت شرعی (مانند لفظ صلوة) تحول یافته است. آیه یک نوع وضوی جدید دارای نظام و سازمان جدید، با اصول و فروع جدید، آورده است. ابتدا به ویژگی‌های این وضوی جدید به صورت «کلی» و بدون شرح جزئیات، اشاره می‌شود سپس به هر کدام از آن‌ها بر اساس احادیث خود برادران اهل سنت به طور نسبتا مشروح، می پردازیم:

- ۱- دست‌ها را تا مرفق بشوئید و بالاتر از مرفق نروید (که قبلا تا منکب هم می‌رفتند).
- ۲- شستن دست و صورت یک بار کافی است.
- ۳- مصرف زیاد آب در وضو اسراف است (کنز العمال، ج ۹، ص ۳۲۷، ح ۳۶۳۶۱).
- ۴- پاها را به عنوان عضو وضو نشوئید و تنها مسح بکشید؛ یعنی در وضوی پیشین اگر پاها پاک بود، مسح می‌کشیدند(همان طور که گذشت و نیز خواهد آمد) مسح را ابقاء کرد و شستن را نسخ کرد.

۵- مسح به سر یک بار کافی است و تکرار نکنید.

۶- وضو یک عمل ویژه عبادی محض است نه یک عمل چرک یا نجاست شوئی (حقیقت شرعی دارد نه حقیقت لغوی).

تنها درباره اسراف به سند حدیثی آن نیز اشاره شد (و حدیث‌های ردیف‌های دیگر را خواهیم دید) این استناد به خاطر این بود که وضوی عرفی به ویژه «اسبغ وضوی عرفی» بدون اسراف در آب امکان ندارد. به دلیل این اهمیت، به سند حدیثی آن اشاره شد.

پدیده‌ای به نام «مبال»

کنیف - نوات:

چرا کاربرد لفظ صلوة زودتر و در همان اوایل از حقیقت لغوی به حقیقت شرعی متحول گشت، اما کاربرد لفظ وضو با این همه تاخیر؟ - که به بعد از سال هشتم هجری منجر گشت.

تاریخ زندگی بشر و نیز دانش جامعه شناسی (در فاز شناخت پدیده‌های اجتماعی) به ما نشان می‌دهد که مردمان جهان اعم از مدنی و بدوی، شهری و بادیه نشین، چیزی به نام مستراح (مبال - نوات) نداشتند. سپس برای اولین بار در برخی از کاخ‌های حاکمان بزرگ، تاسیس شد آن گاه قرن‌ها طول کشیده که مردم جامعه‌ها نیز به ساختن آن اقدام کنند. هنوز هم در نقاط زیادی از دنیا مردمان روستائی هستند که فاقد نوات هستند تا چه رسد به بادیه نشینان که اساساً توجهی به آن نمی‌کنند.

ما تاریخ دقیق پیدایش مبال در کاخ‌ها را نمی‌دانیم (یا من نمی‌دانم)، و همین طور پیدایش این پدیده در میان مردم و بدنه جامعه‌ها، و نیز معلوم نیست که مردم کدام جامعه پیش از جوامع دیگر این رسم را بنا نهاده است. من گمان می‌کنم اولین جامعه‌ای که مردم آن به این کار اقدام کرده است مردم مدینه است. گرچه در این مورد تحقیق کافی نکرده‌ام، که صد البته بر دست اندرکاران علوم اجتماعی حوزوی و دانشگاهی است که این موضوع بس مهم را چنان که باید تحقیق کنند.

اما پیدایش حمام برای تن شوئی؛ روشن است که اروپائیان پیش از جنگ‌های صلیبی با حمام آشنائی نداشتند (اگر از دروغ‌های ویل دورانت صرف نظر شود)، کاخ ورسای که به بزرگی یک شهر است همه چیز دارد غیر از حمام. اما تاریخ پیدایش نوات در زندگی بدنه مردم جامعه‌ها به این حد روشن نیست.

در مدینه نیز تاریخ «اخذ الکنف» به طور دقیق روشن نیست (یا برای من روشن نیست)، این قدر مسلم است که تا اواخر سال پنجم هجری که ماجرای «بنی المصطلق» و به قول عایشه ماجرای «افک» رخ داد، در مدینه مستراحی وجود نداشته است. عایشه از ماجرای افک سخن می‌گوید و در ضمن آن می‌گوید در آن زمان (سال پنجم) هنوز کنیف‌ها ساخته نشده بودند: **خرجت مع امّ مسطح قبل المصانع و هو متبرّزنا و لا نخرج الاّ لایلا و ذلک قبل ان نّخذ الکنف قریبا من بیوتنا و امرنا امر العرب الاول في الترة، و کنا نتأذّي بالکنف ان نّخذها عند بیوتنا فانطلقت و امّ مسطح...** (صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۱۴، هشت جلدی طبع دار الجیل لبنان - صحیح بخاری، شش جلدی، ج ۲، ص ۹۴۳، طبع دار ابن کثیر، با مختصر تفاوت در یک لفظ) می‌گوید: ... به همراه امّ مسطح به سوی «مصانع» - حوض‌های

آب برای تطهیر بوده - که محل قضای حاجت ما بود می‌رفتیم، و (ما زنان) برای این کار همیشه شب‌ها می‌رفتیم، و این پیش از آن بود که کنیف‌ها را در کنار خانه‌هایمان بسازیم، و روال ما برای رفع این نیاز همان روال عرب‌های پیشین در بادیه بود، از این که در خانه‌مان کنیف قرار دهیم احساس ناراحتی می‌کردیم...

توضیح: ۱- لغت: تبرّز: خرج الفضاء و قضا حاجته: به مکان آزاد که با دیوار و امثالش محدود نیست رفت و قضای حاجت کرد. متبرّز یعنی محل طبیعی و فضائی که چیزی در آن ساخته نشده و مردم برای قضای حاجت به آن جا بروند.

۲- المصانع: ما یجمع فیہ ماء المطر کالحوض: جاهائی که آب باران در آن‌ها جمع می‌شد.

۳- در برخی از متون به جای «تتره»، لفظ «البریه» آمده در برخی نیز هر دو آمده است.

۴- از متن سخن پیداست که مدتی پس از آن، کنیف‌ها ساخته شده‌اند.

۵- سخن عایشه به ماجرای افک و گزارش جزئیات آن مربوط است که در سال ۵ هجری رخ داده است.

پس از ساخته شدن توالت‌ها، مردم شهرنشین، مردم بادیه نشین را که مبال نداشتند، تحقیر می‌کردند و «عرب‌های بیول علی عقبیه» - بادیه نشین است که به پاشنه پاهایش ادرار می‌کند - مثل شده بود.

بدیهی است وقتی که کنیف (مبال و توالت) نباشد و انسان بر زمین مسطح ادرار کند، قطرات و ذرات بول به پاهایش پاشیده می‌شود. انسان طبعاً در شبانه روز چندین بار این کار را انجام می‌دهد. و چون علاوه بر اصل نظافت، طاهر بودن برای صحت نماز شرط است لازم بود روزانه چند بار پاها شسته شوند. و اگر شخص از آن افرادی است که برای نظافت و بهداشت کمتر اهمیت می‌دهند، دستکم برای نماز پاهایش را بشوید.

در این شستن هم شرط صحت نماز حاصل می‌شد و هم امر نظافت و بهداشت، لذا لفظ وضو به همان معنی لغوی و شستن عرفی به کار می‌رفت، زیرا تبدیل آن به حقیقت شرعی تا حدودی امکان نداشت. برای این که اگر به حقیقت شرعی تبدیل می‌شد می‌بایست مردم اول قطرات ادرار را از پاهایشان بشویند و سپس پاها را با پارچه‌ای خشک کنند و آن گاه مسح بکشند. و این عمل در آن روز یک عمل شاق بود که با سهولت و سماحت اسلام نمی‌ساخت.

اما وقتی که پیش از نزول آبه، کنیف‌ها ساخته شدند، پاشیدن قطرات ادرار به پاها به ندرت اتفاق می‌افتاد لذا کل اعمال وضو در معنی دوم (حقیقت شرعی) تنظیم گشت.

گزارش‌های حدیثی اعلام می‌کنند که رسول خدا در همان دوره پیش از کنیف‌ها نیز هر از گاهی پاهایش را نمی‌شست تنها مسح می‌کشید، می‌فرمود: پاهایم طاهر و پاک هستند. برخی از این حدیث‌ها در میبحث «شستن پاها» و برخی نیز در میبحث «تیمم» خواهد آمد.

نبودن کنیف‌ها یکی از عوامل تاخیر تحول وضو از حقیقت لغوی به حقیقت شرعی است. نه همه عوامل، چیزهای دیگر از این قبیل (یعنی عوامل اجتماعی) را نیز می‌توان ذکر کرد و درباره‌شان به شرح پرداخت: از آن جمله «فقر جامعه» که با «فقر فردی» تفاوت زیاد دارد. که از شرح و توضیح این قبیل عوامل صرف نظر می‌شود. در یک عبارت کلی باید گفت: اکثر احکام اساسی اسلام به ویژه آن‌هایی که ماهیت «حقیقت شرعی» به خود می‌گرفتند، به تدریج تشریح می‌شدند در این میان وضو بیش از دیگر احکام در بوته تدریج قرار گرفته است.

عامل دیگر: برای تأخیر تحول وضو به «حقیقت شرعی» عامل مهم دیگری هم هست. پیامبر (ص) در آغاز رسالت و نیز در مدینه در همان ایام اول هجرت، فرموده است: «**صَلُّوا كَمَا اصَلَّيْ**»: نماز بخوانید همین طور که من می‌خوانم. اصول و فروع و اجزاء نماز را دقیقاً تعیین کرد، یعنی «سنت قولی» و «سنت عملی» را با هم به کار گرفت و یک «عمل عبادی محض» را تاسیس کرد.

و دربارهٔ حج نیز فرمود: «**حَجُّوا كَمَا احَجَّ**».

اما دربارهٔ وضو چنین تشریحی وجود ندارد، تشریح وضو به صورت همان «شستشوی عرفی» بوده که تنها وجوب آن برای نماز اعلام شده بود. و نیز طهارت بدن از آن جمله پاها از هر نجاست به ویژه قطرات پاشیده ادرار بر پاها. وضو، بیش تر به طهارت بدن مربوط بوده تا یک عمل عبادی مستقل، اما نماز رأساً یک عمل تأسیسی بود. حج نیز گرچه مردم جاهلی هم نوعی حج برای خودشان داشتند، لیکن حجی که اسلام آورد هیچ شباهت ماهوی با آن ندارد. و از جهت دیگر: حج هم در عصر جاهلی و هم در عصر اسلام، یک عمل (به اصطلاح جامعه شناسی) کاملاً قراردادی است. نه یک عملی که فارغ از هر نوع قرار داد، خود به خود در زندگی مردم حضور دارد. وضوی لغوی در عینیت زندگی مردم جاهلی و مردمان دیگر از آغاز پیدایش بشر بوده و هست؛ شستشو و شستن، چیزی نیست که به وسیله «قرار داد» پدید شده باشد. وضو با آمدن سوره مائده متحول شده و صورت و ماهیت یک «عمل صرفاً تشریحی» و به اصطلاح یک «پدیده صرفاً تشریحی و قراردادی» شده است.

پرسش: بنابراین: چون در باره ی نماز فرموده بود «**صَلُّوا كَمَا اصَلَّيْ**» و در وضو نفرموده است «**تَوَضَّؤًا كَمَا**

اتَوَضَّؤًا» بر امت واجب بوده در نماز به او و سنت او تبعیت کنند. اما در وضو عمل آن حضرت «سنت» نبوده است؟

پاسخ: هرگز چنین سخنی صحیح نیست. زیرا وا گذاشتن وضو در حقیقت لغوی و عرفی خودش (در دوره اول)، خود سنت پیامبر (ص) بود، خود او خواسته بود که شستشوی عرفی و شستن دلبخواه، باشد. و امت نیز همین خواسته او را عمل می‌کردند. به عبارت کوتاه: وضو در دوره اول نیز سنت رسول (ص) بوده است، سخن در چگونگی ماهیت این سنت است که صرفاً تأسیسی و «ایجاد یک عمل محض عبادی» که فاقد، پیشینه باشد (مانند نماز)، نبود و یا یک عمل کاملاً متغایر با عمل پیشین (مانند حج) هم نبود، به همین جهت «تَوَضَّؤًا كَمَا اتَوَضَّؤًا» صادر نشده است.

این ویژگی است در باب وضو، و احادیث وضو، و سنت وضو، که جایگاه بس مهم و تعیین کننده در این بحث دارد.

ابن عمر، ابو موسی، ابن عباس، سعد وقاص و علی (ع) آیه وضو را ناسخ می‌دانستند.

تا این جای بحث، در صدد توضیح ادله ناسخ بودن آیه، سخن رفت، و اینک نظر عمر، ابن عباس، سعدوقاص و علی

(ع) را در این باره ببینیم (البته در مبحث «شستن سه بار» از بیان خود عثمان خواهیم دید که مردمانی (ناساً) آیه را ناسخ می‌دانسته‌اند):

کنز العمال، ص ۶۱۷، ح ۲۷۶۷۰، از باب «فصل فی المسح علی الخفین»: **عن مقسم قال: قال ابن عباس لسعد**

بن ابي وقاص: قد علمنا ان رسول الله مسح قبل المائدة فهل مسح بعد المائدة؟ فسكت سعد: ابن عباس

به سعد گفت: می‌دانیم که رسول خدا پیش از نزول مائده، مسح برخف کرده است، آیا پس از نزول مائده این کار را کرده است؟ سعد سکوت کرد.

مسلم در صحیح، ج ۱، ص ۱۹۲، ط دار الجیل آورده است: **عن شقیق قال: كنت جالسا مع عبدالله و ابو موسي، فقال ابو موسي: يا ابا عبدالرحمن ارايت لو ان رجلا اجنب فلم يجد الماء شهرا، كيف يصنع بالصلاة؟ فقال عبدالله: لا يتيمم و ان لم يجد الماء شهرا. فقال ابو موسي فكيف بهذه الاية في سورة المائدة «فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا» - ؟ فقال عبدالله لو رخص لهم في هذه الاية لاوشك اذا برد عليهم الماء ان تيمموا بالصعيد. فقال ابو موسي لعبد الله: الم تسمع قول عمار...:**

شقیق می‌گوید: با عبدالله (بن عمر) و ابو موسی نشسته بودیم، ابو موسی گفت: ای ابو عبدالرحمن اگر کسی جنب شود و به مدت یک ماه آب پیدا نکند، برای نماز چه کار کند؟ عبدالله گفت: تیمم نکند گرچه یک ماه آب پیدا نکند. ابو موسی گفت پس این آیه در سوره مائده چه می‌گوید «اگر آب پیدا نکردید بر خاک پاک تیمم کنید». عبدالله گفت: اگر به مردم اجازه داده شود به این آیه عمل کنند، ممکن است هر وقت که آب برای‌شان سرد شود، تیمم کنند بر خاک صعيد، ابو موسی گفت: آیا سخن عمار را نشنیده‌ای...

روشن است که پیش از نزول مائده (و نیز پیش از نزول تیمم در سوره نساء که شرحش خواهد آمد) چیزی به نام تیمم نبوده و در مواقع اضطراری به جای تیمم کار دیگر می‌کردند (که در مبحث تیمم خواهد آمد) و ابن عمر می‌پذیرد که آیه آمده و آن را نسخ کرده است لیکن عمل به آیه را مصلحت نمی‌داند و صریحا بایگانی کردن آیه را لازم می‌داند. در نتیجه آن وضوی اضطراری برای مواقع اضطراری که پیش از نزول آیه بوده است همچنان می‌ماند، از آن جمله است مسح بر خف.

شرح این موضوع و ماجرای عمار با عمر، که نشان می‌دهد که عمر نیز عمل به آیه را مصلحت نمی‌دانسته، در مبحث تیمم خواهد آمد.

گفتگوی عبدالله بن عمر و ابو موسی در نقل دیگر نیز آمده است لیکن یکی از راویان اشتباهها (با قصد تحریف در کار بوده) به جای عبدالله بن عمر که کنیه‌اش ابو عبدالرحمن است نام عبدالله بن مسعود را آورده است:

کنز، ص ۵۸۹، ح ۲۷۵۴۹: عن ابن وائل قال: رأيت ابا موسي سأل عبدالله بن مسعود عن الرجل يأتي اهله و ليس عنده ماء؟ فقال عبدالله: لو رخصنا لهم لاوشكو ان يتيمموا بالصعيد. فقال ابو موسي: اما سمعت قول عمار؟ فقال: ما رأيت عمر قنع به:

ابن وائل می‌گوید: دیدم که ابو موسی از عبدالله بن مسعود درباره مردی که با زنش همبستر شده و آب ندارد، پرسید. عبدالله گفت: اگر به مردم رخصت دهیم ممکن است بر خاک تیمم کنند، ابو موسی گفت: آیا سخن عمار را نشنیدی؟ عبدالله گفت: من ندیدم که عمر به حرف عمار قانع شده باشد.

مجهول دیگر در این روایت این است که معلوم نیست مراد از «اگر رخصت بدهیم» چیست آیا می‌گوید نباید فرد فاقد آب با همسرش همبستر شود؟ یا نباید به مردم اجازه تیمم داده شود. در هر صورت نتیجه این می‌شود که مردم نباید تیمم کنند.

عبدالله بن مسعود کسی نبود که در مقابل قرآن، اجتهاد در مقابل نص کند یا آیه وضو و تیمم را بایگانی کند، کسی چنین احتمالی را درباره او نمی‌دهد.

با صرف نظر از اشکالها (که توسط یکی از راویان رخ داده) معلوم می‌شود که ابو وائل نیز همراه شقیق در جلسه گفتگوی ابن عمر با ابو موسی، حضور داشته است و سلسله راویان از او روایت کرده‌اند.

واقعیت مسلم: برادران سنی و هر محقق می‌داند که در میان حدیث‌ها، روایت‌های جعلی نیز هست (همان طور که شیعیان نیز می‌دانند که در متون‌شان حدیث‌های ساختگی هست)، حدیث بالا که گفتگوی ابو موسی با عبدالله بن عمر را به گفتگوی او با عبدالله بن مسعود تبدیل کرده است، هدف جعل کننده این است که از این طریق بر تعداد بایگانی کنندگان آیه، بیفزاید که مثلاً ابن مسعود هم از آنها بوده.

این کار در اعصار بعدی در کنار استمداد از علم نحو و شذوذ آن برای تأیید وضوی پیشین به کار گرفته شد. حتی روایت کردند که علی (ع) نیز در ایام خلافت خود از روی کفش مسح می‌کشید (شرحش خواهد آمد).

سعی می‌شده مخالفین وضوی پیشین نیز در صف طرفداران آن قرار گیرند، کسی که این گونه نقل‌ها و انتساب‌ها را بپذیرد ناچار است آن همه حدیث صحیح را که مخالفت عدّه‌ای از اصحاب با وضوی پیشین را گزارش می‌کنند، انکار کند، البته کسی این کار را نکرده است. زیرا حدیث‌های ساختگی برای همه روشن و شناخته شده است.

هر چه بوده، این واقعیت مسلم است که در عصر صحابه این نقل‌های ساختگی وجود نداشته‌اند. چون صحابی‌های مخالف وضوی پیشین حضور داشتند و وجود شان مانع از این نوع جعل‌ها بود. لذا می‌بینیم که ابن عمر آشکارا و به صراحت بایگانی کردن آیه را مصلحت می‌داند. و یا عثمان وضوی پیشین را می‌کند و اعتراف می‌کند که عدّه‌ای از اصحاب وضوی دیگر را از رسول خدا (ص) حدیث می‌کنند (شرح این موضوع نیز خواهد آمد)،

ویژگی اساسی احادیث وضو

بیش از ۹۹ درصد احادیث وضو که نحوه عمل وضو را گزارش می‌کنند و در متون برادران اهل سنت آمده‌اند، «سنت عملی» را گزارش می‌کنند، آن چه از «سنت قولی» رسول اکرم (ص) گزارش می‌کنند (اگر مکررها حذف شوند) بیش از چند حدیث نیست. همگی با عبارت «دیدم پیامبر این گونه وضو کرد» آمده‌اند، نه با عبارت «شنیدم رسول خدا چنین گفت». بر خلاف همه ابواب فقه از اول تا آخر.

فرق است میان سنت قولی و سنت عملی؛ سنت قولی بیش از سنت عملی بر «تشریح» دلالت دارد. و نیز سنت قولی بیش از سنت عملی عنوان «نص» به خود می‌گیرد (و به نظر برخی‌ها اساساً سنت عملی هرگز نص نمی‌شود). زیرا گاهی ممکن است یک رفتار عملی پیامبر (ص) علل دیگری داشته باشد غیر از «قصد تشریح»، می‌تواند یک عمل اضطراری و یا دارای هر علت دیگر باشد.

مراد از این بحث این است: عدم سنت قولی در وضو، کاملاً نشان می‌دهد که وضو در دوره پیش از نزول مائده کاملاً به خود مردم واگذار بوده، و نحوه آن همان «شستن عرفی» بوده است، همان طور که مردم به همدیگر می‌گویند: «برو دست و صورتت را بشوی و بیا غذا بخور»، اسلام نیز گفته بود «برو دست و صورتت را بشوی و بیا نماز بخوان». تنها چیزی که افزوده بود مسح به سر بوده و چون پاها هیچ دخالتی در غذا خوردن ندارند مردم آن را در کنار شستن دست و صورت نمی‌آورند، اما چون نماز با کل پیکر انسان برگزار می‌شود، در خواسته اسلام شستن پاها نیز (در صورت آلوده بودن - شرحش خواهد آمد) آمده است.

باز نتیجه می‌گیریم که وضو در دوره اول از حقیقت لغوی و عرفی خود، به حقیقت شرعی تحول نیافته بود. با نزول سوره مائده آیه وضو در مقام تاسیس یک وضو با حقیقت شرعی است و الا - نعوذ بالله - آیه یک کلام بیهوده و لغو می‌شود. و اساساً کار آیه ایجاد و تاسیس یک وضوی جدید با ماهیت حقیقت شرعی است.

تفسیر آیه وضو به وسیله احادیث سنت عملی:

امروز هر تفسیر از متون تفسیری برادران سنتی را باز کنید، می‌بینید که آیه را به وسیله احادیثی که سنت عملی رسول خدا (ص) را گزارش می‌دهند، تفسیر کرده‌اند: سه بار شستن هر کدام از اعضا و به ویژه شستن پاها را بر آیه تحمیل کرده‌اند.

اما هر چه در رفتارها و گفتارهای اصحاب و تابعین، تحقیق کنید و همه حدیث‌ها، نقل‌ها، روایت‌ها و حتی گزارش‌های متون تاریخی را بررسی کنید هیچ کدام از اصحاب یا تابعین را پیدا نمی‌کنید که آیه وضو را به وسیله احادیث سنت عملی تفسیر کنند، خواه صحابیان عالم و فرهیخته و خواه صحابیان معمولی. همه آنان بدون استثنا می‌دانستند که پیام آیه غیر از پیام آن حدیث‌هاست.

شگفت است: چرا دانشمندان سنتی به این واقعیت توجه نمی‌کنند؟! چرا توجه نمی‌کنند که اصحاب و تابعین همگی خواسته آیه را غیر از خواسته احادیث سنت عملی می‌دانند؟! و هیچ کدام از آنان آیه را با این حدیث‌ها تفسیر نکرده‌اند. در حالی که آنان درباره آیات دیگر هر آیه را با حدیث‌های مربوط به موضوع آن، تفسیر کرده‌اند.

آیا این عمل اصحاب (که فقط درباره وضو، حدیث‌های مربوط به موضوع وضو را به آیه ربط نداده‌اند) کنجکاویشان را تحریک نمی‌کند که بگویند: چرا اصحاب و تابعین چنین کرده‌اند - ؟

ابن مسعود، ابن عباس، عمر، عثمان، عبدالله بن عمر، عایشه، امّ سلمه، ابو هریره و... و... همگی پیام آیه وضو را غیر از پیام حدیث‌های سنت عملی، می‌دانستند؛ در مباحث پیش گذشت که ابن عباس می‌گفت: مردم شستن را دوست دارند اما در قرآن غیر از مسح نمی‌یابیم، همین دو گانه بودن خواسته آیه و خواسته حدیث‌ها حسن بصری و نیز عده‌ای را وادار می‌کند که به تخییر میان مسح پاها و شستن آنها فتوی دهند. هر فرد عاقلی می‌داند اگر پیام آیه همان پیام حدیث‌ها بود، جایی برای مسح پاها نمی‌ماند. و یا آنان که به جمع میان مسح و شستن فتوی داده‌اند و گفته‌اند مسح به خاطر آیه و شستن به خاطر حدیث‌ها که شعبی و محی الدین بن العربی از این گروه دوم است.

در مبحث تیمم از زبان عبدالله بن عمر خواهیم شنید که طرفداران وضوی دوره اول (صریح بگویم طرفداران وضوی منسوخ) آیه وضو را بایگانی می‌کردند. نه این که آن را به وسیله حدیث‌ها تفسیر کنند.

انگیزه‌شان و دلیل‌شان برای این بایگانی کردن چه بوده، از زبان ابن عمر و عمر خواهیم شنید. تفسیر آیه به وسیله آن احادیث از پدیده‌های «عصر رای و قیاس» است که قرآن را با شذوذ نحوی نیز تفسیر کردند. که عمل اصحاب نشان می‌دهد همین تمسک به شذوذ نحوی نیز غلط است. زیرا اصحاب، عرب بودند هم با زبان مردمی قرآن که زبان مادری‌شان بوده آشنا بودند وهم با ادبیات قرآن و پیامبر (ص)، و مطابق قواعد خود علم نحو برداشت آنها از آیه صحیح است و این یافته‌های متکی به شذوذ نحوی، نادرست است.

ویژگی آیه وضو: آیه وضو و نزول آن یک ویژگی دارد و آن را از دیگر «آیات الاحکام» که یک اصل عبادتی را تاسیس کرده‌اند، کاملاً متمایز می‌کند. مثلاً درباره نماز ابتدا «اقیموا الصلوة» نازل شده آن گاه به مردم اعلام شده که نماز واجب است، و احکام آن نیز با سنت قولی و سنت عملی، بیان شده است. همین طور زکات؛ اول آیه زکات آمده آن گاه وجوب آن اعلام شده و احکامش با سنت قولی، بیان شده و بر اساس آن عمل شده است.

اما آیه وضو پس از آن همه سال که مردم به وضو واجب عمل می‌کردند، نازل شده است.

یعنی همه احادیث نماز در ذیل آیه نماز آمده‌اند و همه احادیث زکات نیز در ذیل آیه زکات وارد شده‌اند و آن را تفسیر می‌کنند. اما احادیث وضو (خواه سنت قولی و خواه سنت عملی را گزارش کنند) همگی وضو پیش از نزول آیه وضو، را گزارش می‌کنند. به همین جهت، اصحاب و تابعین آن را با حدیث‌های وضو، تفسیر نکرده‌اند، و کسی نمی‌توانست این کار را بکند. زیرا علاوه بر این که معنی آیه از حیث زبان و ادبیات با حدیث‌ها سازگار نبود، خودشان بهتر می‌دانستند که این حدیث‌ها در ذیل آیه و به محور این آیه، وارد نشده‌اند. و لذا (همان طور که در باب تیمم خواهد آمد) طرفداران وضو پیشین، به جای این که آیه را ناسخ وضو پیشین و احادیث وضو پیشین، قرار دهند آن را بایگانی می‌کردند.

خود برادران سنتی می‌گویند: پیش از آمدن آیه «**یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون**» (۱۸۳ بقره)، تنها یک روز (عاشورا) روزه واجب بود، آیه آمد آن را نسخ کرد و روزه ماه رمضان را واجب کرد.

با آیه وضو نیز باید چنین برخورد شود و الا همان طور که پیش‌تر به شرح رفت. این آیه - نعوذ بالله - بیهوده و لغو می‌شود. که متأسفانه چنین کردند.

برای فرار از این بیهودگی است که عده‌ای از فقهای مشهور، به «تخیر» یا «جمع میان مسح و شستن پاها» فتوی داده‌اند. لیکن هر کسی که با علم فقه و علم اصول فقه، آشناسی می‌داند که این تخیر و جمع، در این جا درست نیست. و شاید خود فقهای مذکور نیز می‌دانستند که این کارشان درست نیست اما چاره‌ای نداشتند. زیرا حسن بصری و امثالش هرگز نمی‌توانستند وضو پیشین را نسخ کنند و در قبال رفتار جاری مردم مقاومت کنند، ناچار به تخیر یا «جمع» فتوی می‌دادند.

و به این نکته باید توجه کرد که: آیه در عصر اصحاب و تابعین، محترمانه بایگانی گشت. اما در قرون بعدی، آن را با احادیث وضو پیشین تفسیر کردند و دقیقاً آیه را در بستر تحریف قرار دادند. طرفداران وضو پیشین در میان اصحاب می‌گفتند «عمل به آیه مصلحت نیست». اما در قرون بعدی، مفسران گفتند «پیام آیه همان پیام حدیث‌ها است که وضو پیشین را گزارش می‌کنند». آیا سزاوار نیست. آیا واجب نیست که دانشمندان سنتی به این واقعیات دینی، حدیثی و تاریخی توجه کنند -؟

موارد اختلاف در وضو

تا این جا اصول اساسی مسئله را در شکل کلی، بحث کردیم، اینک هر کدام از محورهای اختلاف، به طور ویژه بررسی شود: اختلاف در وضو به چهار محور می‌گردد:

۱- تعداد شستن: شستن دست، صورت، و نیز مسح یا شستن پاها، هر کدام سه بار وجوبا یا استحباباً؛ آیا بیش از دو بار می‌توان عمل کرد یا نه؟ - ؟

۲- شستن دست‌ها تا مرفق؛ آیا از بالا به پائین است یا از پائین به بالا؟ - ؟

۳- شستن پاها لازم است یا تنها باید مسح شوند؟ - ؟

۴- مسح از روی خفّ (پا افزاری که روی پا را بپوشاند نه هر پا افزار) جایز است یا نه؟ - ؟

یادآوری مهم: در هر کدام از محورهای مذکور، در میان خود فقهای سنی نیز اختلاف هست؛ نمونه‌هایی از قبیل فتوای حسن بصری، شعبی و دیگران گذشت، و در آینده نیز نمونه‌های مهم دیگری خواهد آمد.

محور اول

تعداد شستن: حدیث‌هایی هستند که سه بار شستن را از پیامبر (ص) گزارش می‌کنند. و در کنار آن حدیث‌هایی نیز هستند که آن را مستحب دانسته‌اند. بنابراین اختلاف در این است: آیا شستن سوم اساساً جایز است یا نه؟ - ؟ طرفداران وضوی دوره دوم (وضو مطابق آیه)، آن را منسوخ و از احکام وضوی دوره اول، می‌دانند، و طرفداران وضوی دوره اول بر آن تأکید ورزیده‌اند که فرازترین آن وضوی عثمان است.

مسح بر پاها: در وضوی پیشین: اگر پاها پاک بودند آن‌ها را نمی‌شستند، مسح می‌کشیدند؛ این موضوع را برادران سنی درباره مسح بر خفّ کاملاً می‌پذیرند و این دلیل روشن است که شستن به خاطر قطرات ادرار بوده:

عن ابراهیم: انّ عمر قال: اذا ادخلت رجلیک فی الخفین و هما طاهرتان فنلاثة للمسافر و یوم و لیلۃ للمقیم: عمر گفت: وقتی که پاهایت را در خفّ (نوعی کفش شرحش خواهد آمد) می‌کنی اگر در آن حال طاهر باشی، سه روز برای مسافر و یک شبانه روز برای غیر مسافر جایز است (از روی خفّ مسح بکشند) کنز، ج ۹، ص ۳۰۶، ح ۲۷۶۰۰.

به فاصله یک حدیث از ابن عمر نقل می‌کند: **قال: سألت عمر: اینتوضاً الرجل و رجلاه فی الخفین؟ قال: نعم اذا ادخلهما و هما طاهرتان:** ابن عمر می‌گوید: از عمر پرسیدم: کسی می‌تواند وضو کند در حالی که پاهایش در خفّ است - ؟ گفت: بلی اگر پاهایش پاک باشد.

ما درباره مسح بر خف، بحث خواهیم کرد، آن چه در این جا لازم است این است که خود همین گزارش‌ها نشان می‌دهد که شستن به خاطر طاهر نبودن پاها و نجس بودنشان بوده است.

أما مسح بر خود پا: کنز، ج ۹، ص ۶۷۶، ح ۲۷۰۴۲: **ابی اوس الثقفی: انّه رای النبیّ (ص) اتي کظامة قوم بالطائف فتوضاً و مسح علی قدمیه قال هشیم: کان هذا فی اول الاسلام:** می‌گوید: پیامبر (ص) را دیده است که به محلّه ی طایفه‌ای در طایف، آمد و وضو کرد و بر پاهایش مسح کشید. هشیم (راوی حدیث) می‌گوید: این کار رسول خدا در اوایل اسلام بوده.

و چون آیه وضو نازل شد، شستن پاها مثل شستن لباس و دیگر اعضای بدن، از وضو تفکیک شده و مسح ابقاء شد.

کنز، ج ۹، ص ۶۰۶ - ۶۰۵، ح ۲۷۶۰۹: **عن علي قال: لو كان الدين بالرأي لكان باطن القدمين احقّ بالمسح من ظاهرهما و لكن رأيت رسول الله (ص) مسح ظاهرهما: علي (ع) گفت: اگر دین با رای (نظر شخصی افراد) بود، زیر پاها برای مسح، از روی پاها سزاوارتر بود، لیکن دیدم رسول خدا (ص) بر روی پاها مسح می‌کرد.**

کنز، ج ۹، ص ۶۰۶، ح ۲۷۶۱۳: **عن علي قال: كنت اري انّ باطن القدمين - و في لفظ: انّ باطن الخفين - احقّ بالمسح من ظاهرهما حتّي رأيت رسول الله (ص) يمسح علي ظاهرهما: گمان می‌کردم زیر پاها - در نسخه‌ای: زیر خفها - سزاوارتر است بر مسح از روی آنها تا دیدم رسول خدا (ص) بر روی پاها مسح می‌کشد.**

به دلیل حدیث بالا، این نسخه بدل در این حدیث جائی ندارد. در مباحث آتی بیش‌تر روشن خواهد شد.
کنز، ج ۹، ص ۴۵۱، ح ۲۶۹۲۲: **انّ النبیّ (ص) تَوَضَّأَ فغسل وجهه ثلاثا، و یدیه مرّتين، و مسح رأسه و رجلیه مرّتين: پیامبر (ص) وضو گرفت، صورتش را سه بار شست و دست‌هایش را دوبار و به سر و پاهایش دو بار مسح کشید.**

آن چه برای بحث ما از این حدیث لازم است مسح کشیدن بر پاهاست. و همین طور از حدیث زیر:

کنز، ج ۹، ص ۴۲۹، ح ۳۶۸۲۲: **قال: رأيت رسول الله (ص) تَوَضَّأَ و مسح بالماء علي لحيته و رجلیه: دیدم رسول خدا (ص) وضو کرد و با آب ریش و پاها را مسح کرد.**

در ادامه می‌افزاید: **قال في الاصابة: رجاله ثقات: (ابن حجر) در الاصابة گفته است راویان این حدیث ثقه هستند. حدیث‌های دیگر نیز هستند، همین قدر برای بحث ما کافی است.**

وضوي عثمان: طرفداران وضوي پیشین به جای این که با آمدن آیه، شستن پاها را از عمل وضو تفکیک کنند و بر پاها مسح بکشند، عکس آن را برگزیدند بر بقای شستن اصرار ورزیدند و مسح بر پاها را از بن و بیخ برکنند و کنار گذاشتند:

عن حمران: مولی عثمان: انّ عثمان بن عفان دعا بوضوء فتوضأ فغسل كفيّ ثلاث مرّات، ثمّ مضمض و استنثر، ثمّ غسل وجهه ثلاث مرّات، ثمّ غسل یدیه الی المرفق ثلاث مرّات، ثمّ غسل یدیه الی سري مثل ذلك، ثمّ مسح رأسه، ثمّ غسل رجله الی الكعبين ثلاث مرّات، ثمّ غسل الیسري مثل ذلك. ثمّ قال: رأيت رسول الله (ص) تَوَضَّأَ نحو وضوئي هذا ثمّ قال رسول الله (ص): من تَوَضَّأَ نحو وضوئي هذا قام فرکع رکعتين لا یحدّث فیهما نفسه غفر له ما تقدّم من ذنبه - قال ابن شهاب: كان علماؤنا یقولون: هذا الوضوء اسبغ ما يتوضأ به احد للصلاة (صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۴۱، ط دار الجیل):

از حمران وابسته عثمان: عثمان بن عفان آب وضو خواست و وضو کرد؛ کف دستانش را سه بار شست، سپس مضمضه و استنشاق کرد، سپس صورتش را سه بار شست، آن گاه دست راستش را تا آرنج سه بار شست، سپس دست چپش را نیز همان طور شست، آن گاه بر سرش مسح کشید، پس از آن پای راستش را تا کعبین سه بار شست، سپس پای چپش را نیز همان طور شست. در پایان گفت: دیدم رسول خدا (ص) مانند این وضو من وضو گرفت و فرمود: هر کس مانند این وضو من وضو کند و برخیزد دو رکعت نماز بخواند و در آن دو رکعت حدیث نفس نکند (افکارش متوجه به موضوعات دیگر نباشد) گناهان گذشته او بخشوده می‌شود.

مسلم می‌افزاید: ابن شهاب (که یکی از راویان این وضو است) می‌گوید: علمای ما می‌گفتند: این وضو از نظر «اسبغ الوضوء» بهترین وضویی است که کسی برای نماز کند.

مسلم به دنبال همین روایت، با سندی متفاوت، همین وضوی عثمان را نقل کرده است و در ادامه چهار حدیث آورده که متن وضو را شرح نداده‌اند تنها به آن چه عثمان در پایان وضویش درباره مغفرت گناه گفته، آورده‌اند که با همدیگر متفاوت هستند، روی هم رفته ۱۲ روایت از عثمان آورده است.

آن چه در این میان برای بحث ما لازم است این است: **عن حمران مولی عثمان قال: اتیت عثمان بن عفان بوضوء فنوضاً ثم قال: انّ ناساً يتحدّثون عن رسول الله (ص) احادیث لا ادري ما هي الاّ انّي رأیت رسول الله (ص) توضاً مثل وضوئي هذا ثم قال: من توضاً هكذا غفر له ما تقدّم من ذنبه و كانت صلاته و مشيه الي المسجد نافله:**

حمران می‌گوید: برای عثمان آب وضو آوردم، وضو کرد سپس گفت: مردمانی حدیث‌هایی را از رسول خدا (ص) نقل می‌کنند نمی‌دانم آن‌ها چیستند، آن چه من دیدم این است که رسول خدا (ص) مانند همین وضوی من وضو کرد و فرمود: هر کس بدینگونه وضو کند گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود. (حمران می‌افزاید: و عثمان به دنبال این وضو برای نماز نافله به مسجد رفت).

در مقدمه این مباحث قول داده‌ام: هر روایت را که اهل سنت بپذیرند، من نیز بپذیرم، اکنون این دو حدیث را می‌پذیرم و می‌گویم:

اولاً: آن وضویی که عثمان از پیامبر (ص) نقل می‌کند (به فرض پذیرش سند و محتوی) وضوی دوره اول و پیش از نزول آیه وضو و سوره مائده است و شاهد این مدعی در زیر می‌آید:

ثانياً: خود عثمان می‌گوید «ان ناساً...»: مردمانی وضوی دیگری از پیامبر (ص) نقل می‌کنند. پس معلوم می‌شود که افراد زیادی وضوی دیگری را نقل می‌کرده‌اند که مصداق لفظ «ناس» می‌شدند، آیا این ناس که هم عصر عثمان بوده‌اند از اصحاب نبوده‌اند؟!!

پرسش: در قرآن لفظ «ناس» درباره یک فرد نیز به کار رفته است؛ ابو سفیان از نعیم بن مسعود خواست که به مدینه برود برای ایجاد رعب در دل اهل مدینه بگوید مکیان لشکر بزرگی برای جنگ با شما آماده کرده‌اند. آیه می‌فرماید **«الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ...»**: آنان که مردم به آنان گفتند: مردم (مکه) بر علیه شما جمع شده‌اند از آنان بترسید. آل عمران ۱۷۳. مراد از ناس تنها نعیم بن مسعود است.

پاسخ: در این آیه دوباره لفظ «ناس» آمده لفظ دوم به معنی مردم مکه است. و درباره لفظ اول دو قول است: قول اول می‌گوید: مراد «رکب من عبد قیس»: سوارانی از قبیله عبد قیس است. در این صورت لفظ اول نیز به معنی عده‌ای افراد، آمده است.

قول دوم می‌گوید: مراد نعیم بن مسعود است. در این صورت نیز نمی‌دانیم آیا او تنها بوده یا به همراه عده‌ای؟- بر فرض او تنها بوده؛ باید توجه کرد که او خواسته‌ی مردم مکه را به مدینه می‌رسانید، یعنی نماینده آن مردم بوده است.

یعنی لفظ ناس حَتّی به معنی مجازی هم به کار نرفته بل در همان معنی حقیقی خود که «مردم» است می باشد. زیرا اصل سخن، سخن مکیان بوده که نعیم آن را القاء کرده است. قرآن با به کار گیری این لفظ به اصل توطئه مکیان توجه دارد تا شخص نعیم بن مسعود.

در قرآن حدود ۲۴۰ مورد لفظ ناس آمده همگی به معنی «مردم» است.

در این مورد نیز پشت سر نعیم، مردمان مکه بوده اند. حتی بر فرض این که مراد عثمان یک نفر باشد (که هرگز چنین نیست) باید پشت سر آن یک نفر مردمانی باشند تا چنین به کار گیری لفظ ناس صحیح باشد.

بدیهی است این مردمان از صحابه وضوی پس از نزول مائده را نقل می کردند که به نظر عثمان ناخوشایند بوده، همان طور که از ابن عمر نقل شد عدّه ای عمل به آیه وضو را مصلحت نمی دانستند و سعی می کردند وضوی دوره پیشین (وضوی منسوخ) را ترویج کنند و کردند.

ثالثاً: باید پرسید: چرا در متون حدیثی برادران اهل سنت از حدیث هائی که همان «ناس» حدیث می کردند چندان خبری نیست؟! عثمان می گوید «مردمانی حدیث می کنند» اما چندان اثری از نقل های این مردمان در متون حدیثی نیست. کدام عامل و چه کسی این حدیث های زیاد را از بین برده است -؟ کدام قدرت بوده که بی رحمانه آن ها را در لا به لای تاریخ دفن کرده است -؟ اگر آن حدیث ها باقی می ماندند امت از آن ها بهره می گرفت و این همه اختلاف پیش نمی آمد که اختلاف در میان خود سنیان کمتر از اختلاف میان شیعه و سنی نیست.

چرا دانشمندان سنی به همین سخن عثمان توجه نمی کنند؟! حرف و حدیث شیعه به کنار، چرا به حدیث های خودشان دقت نمی کنند!؟!

معلوم است که آن «ناس» سه بار شستن را جایز نمی دانستند و همین طور شستن پاها را در وضو و نیز مسح برخف را منسوخ می دانسته اند زیرا غیر از این سه، اختلاف اساسی در میان نبوده و نیست.

اسباغ الوضو: اسباغ یعنی «پر کردن» و کاری را به طور کامل و با مراعات جزئیات آن، انجام دادن. در مقام اسباغ: وضوی عثمان اسباغ وضوی دوره اول است که «اسباغ در کمیّت» است و در دوره دوم اسباغ وضو «اسباغ در کیفیت» است. طرفداران وضوی دوره دوم نیز به «اسباغ الوضو» با نگاه بسی ارزشمند می نگرند؛ متون و کتاب های شان موجود است.

اسباغی که عثمان انجام داده؛ با حدیث های متعدد از متون حدیثی برادران سنی، سازگار نیست. به حدیث های زیر توجه فرمائید:

۱- (کنز العمال ج ۱ ص ۳۰۹ ح ۳۶۱۵۳ - ۳۶۱۵۴) : **عن جابر: یجزی من الوضو المدّ، و من الجنابة**

الصّاع: کفایت می کند برای وضو یک مدّ آب، و کفایت می کند برای غسل جنابت یک صاع.

۲- **عن انس: یکفی احدکم مدّ من الوضوء:** بر هر کدام از شما ها یک مدّ آب برای وضو کافی است،

۳- **عن ابن عباس: یجزی فی الوضوء مدّ، و فی الغسل صاع:** کفایت می کند برای وضو یک مد، و برای غسل

یک صاع.

۴- (کنز العمال ج ۹ ص ۳۲۷ ح ۲۶۳۶۰): **عن انس: لا خير في صب الماء الكثير في الوضوء و انه من الشيطان:**

در وضوء، خیري در ریختن آب زیاد، نیست و آن از (وسوسات) شیطان است.

۵- (همان ح ۲۶۳۶۱): **قيل يا رسول الله و في الوضوء اسراف؟ قال: نعم و في كل شي اسراف:** پرسیده

شد: ای رسول خدا در وضوء هم اسراف هست؟ فرمود: بلی در هر چیزی اسراف هست.

لغت: اقرب الموارد: المدّ رطلان عند اهل العراق، و رطل و ثلث رطل عند اهل الحجاز: مدّ دو رطل است در نزد مردم

عراق، و یک رطل و ثلث رطل است در نزد اهل حجاز.

بدیهی است حدیث های فوق بر اساس مکیال حجازی وارد شده اند؛ هر مد ۱/۳ رطل است.

و در ماده رطل، می گوید: هر رطل ۱۲ ، اوقیه است:

و در ماده اوقیه نیز می گوید: هر اوقیه هفت مثقال است:

و هر مثقال ۴/۴۶ گرم است:

و از قاموس فیروز آبادی نقل می کند: مدّ ظرفیت دو دست به هم پیوسته یک مردی است که دستان متعادل و

میانگین داشته باشد.

(در المنجد گفته است: مدّ ۱۸ لیتر است - بی تردید غلط چاپی است).

صرف نظر از وضوی عثمان، آیا با این آب می توان سه بار دست، صورت، سپس دستان تا مرفق و آن گاه پاها، را

شست؟!

آیا وضوی عثمان به عنوان اسباب مستحب است یا وضو کردن با آب کم (که خواسته این حدیث هاست)؟-؟ روشن

است این حدیث ها به وضوی پس از نزول مائده ناظر هستند که سه بار شستن و نیز شستن پاها (بحثش خواهد آمد)

نسخ شده بود.

پیش تر گفته شد: پیش از نزول مائده و پیش از تأسیس مبال ها (اخذ الکنف)، لفظ وضو در همان «حقیقت لغوی»

خودش به کار می رفته و معنایش شستن بود که چرک شوئی اعضای وضو نیز داخل وضو بود، با پیدایش مبال ها و پس

از آن با نزول آیه مائده، می رفت که وضو «حقیقت شرعی» شود مانند لفظ صلوة، که محقق نگشت و لفظ وضو به جای

حقیقت شرعی، به «حقیقت متشرعه» ای که بخشی از متشرعین به آن اعتراض داشتند، متحول گشت. آیه و

خواسته های آیه، بایگانی شد. و از زبان خود عثمان شنیدیم که مردمانی (ناس) از متشرعین وضوی او را نمی پذیرفته

اند.

استحباب وضو با یک مدّ آب، نشان می دهد که در دوره بعدی به حکم آیه، وضو یک عمل عبادی محض می شود و از

چرک شوئی و نجاست شوئی تفکیک می گردد. مقرر می شود که بدن مسلمان باید پیش از وضو پاک باشد اعضای

وضو بدون چرک، چربی، و بدون نجاست، پاها بدون قطرات ادرار، باشد آن گاه وضو عملی شود.

در این وضو نه شستن مراد است و نه چرک شوئی و نه زدودن نجاست از پاها، آن چه لازم است تنها «مس آب با

اعضای وضو» است. یک حقیقت شرعی است نه حقیقت لغوی، عرفی.

بنابراین، وضوئی که بتوان آن را با یک مُدّ آب انجام داد، این وضو است نه وضو عثمان، وضو او، وضو دوره اول است که قصد چرک شوئی و شستن قطرات ادرار نیز در آن بوده است.

همه حدیث هائی که وضو به معنی شستن عرفی و لغوی را گزارش می کنند و در متون حدیثی فراوان هستند (از آن جمله حدیث عثمان) ناظر به وضو دوره اول می باشند. مگر چند حدیث که به علی (ع) یا صحابی دیگر، نسبت داده شده و تاریخ آن ناظر به دوره دوم است. که در میحث «مسح برخف» خواهیم دید که آن ها قابل قبول سنیان نیز نیستند، پیش تر نیز درباره گفتگوی ابو موسی با ابن عمر که به جای ابن عمر، ابن مسعود را گذاشته بودند، گذشت.

محور دوم

شستن دست ها از بالا به پائین یا از پائین به بالا؟-

در این باره هیچ حرف، حدیث، روایت و نقل، در متون حدیثی وجود ندارد؛ نه تنها چیزی در گزارشات از «سنت قولی» نیامده، در حدیث هائی که «سنت عملی» را گزارش می کنند نیز اثری از این مسئله وجود ندارد. و نه تنها از پیامبر اکرم (ص)، از اصحاب و تابعین نیز چیزی نقل نشده است.

وضو در دوره پیشین از هر جهت، یک شستنشوی لغوی و عرفی بود و چگونگی جزئیات به خود افراد واگذار شده بود که به دلخواه خودشان می شستند. و در دوره پس از نزول مائده گر چه یک وضو با «حقیقت شرعی» تصویر گشت لیکن این موضوع (یعنی شستن دست از بالا یا بر عکس) مسکوت مانده است.

این موضوع و تعیین حکم آن، از پدیده های عصر «رای و قیاس» است. پیش از آن کسی از رسول خدا (ص) درباره آن نپرسیده بود، کسی از اصحاب و تابعین نیز آن را مطرح نکرده بود و از همدیگر نیز نپرسیده بودند.

سبب و دلیل این عدم پرسش: رسول خدا (ص) از مردم و امتش خواسته بود که از پرسش زیاد، خودداری کنند تا موجبات افزایش تکالیف واجب و تکالیف حرام، را فراهم نکنند. اگر در موضوعات دیگر به این سفارش پیامبر (ص) به دلیل ضرورت ها عمل نشده و ناچار شده اند پرسش کنند، دستکم در این مسئله سفارش آن حضرت عملی شده است و هر کس چنین پرسش نکرده است، در نتیجه تا عصر رای و قیاس، این آزادی عمل در این موضوع همچنان باقی بود. در عصر مذکور عده ای از اهل رای فتوی دادند که شستن از پائین به بالا واجب است و شستن از بالا به پائین باطل است. یعنی نه تنها آن را اعلام کردند بل آن را یک «حکم معین» دانستند.

اکنون پرسش این است: اگر این مسئله از رسول خدا (ص) پرسیده می شد چه پاسخی می داد؟ اما پیش از این پرسش بس مهم، لازم است نگاهی به مدارک «نهی از پرسش» که در بالا ادعا شد، داشته باشیم. زیرا اولاً: هر سخنی باید با مدرک باشد. ثانیاً: این سخن با این صورت کلی ممکن است سوء تفاهم هائی را به دنبال داشته باشد مثلاً در امور حقوقی باید همه چیز را می پرسیدند و به پرسش تشویق می شدند. بنابراین نیاز هست کمی این بحث را باز کنیم:

نهي از پرسش: در متون حدیثی و تفسیری حدیث ها ئی را مشاهده خواهیم کرد که تقریباً همگی به محور آیه «لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم» ثبت شده اند که آیه ۱۰۱ از همان سوره مائده است،

اما برای هر پژوهشگری روشن است که اکثر این حدیث ها پیش از نزول این آیه صادر شده اند. و نهی از پرسش زیاد، رویه پیامبر (ص) از سال های پیش بوده است. وقتی که پرسش ها ماهیت دیگر (پرسش از امور غیبی) به خود گرفت، آیه نازل شد. یعنی همه حدیث ها شأن نزول آیه نیستند. آن چه مسلم است تنهایی از آن ها که خواهیم خواند، شأن نزول آیه است. گر چه آیه شامل هر نوع پرسش زیادی است.

ظاهراً بعضی ها افرادی را تحریک می کردند که برخی از امور غیبی را از پیامبر (ص) بپرسند؛ رسول خدا (ص) از این پیش آمد ناراحت بود، به منبر رفت آماده پاسخ به هر پرسش گشت. مردی گفت: پدر من کیست؟ فرمود: پدر تو فلان کس است. فردی را نام برد غیر از فردی که به عنوان پدر او شناخته می شد. آن گاه این آیه نازل شد. این حدیث شأن نزول این آیه است.

حدیث های دیگر رابطه ای با «تسؤکم» به معنی رسوائی بالا، ندارند بل که به محور «تکلیف تان را زیاد نکنید» صادر شده اند:

۱. سیوطی در «در المنثور» آورده است: **عن ابو هریره قال: خطبنا رسول الله (ص) فقال: يا ايها الناس كتب الله عليكم الحج. فقام عكاشة بن محصن الاسدي فقال: افي كل عام يا رسول الله -؟ قال: اما اني لو قلت نعم، لوجبت، و لو وجبت ثم تركتم لزلتم، اسكتوا عني ما سكت عنكم، فانما هلك من كان قبلكم بسؤالهم و اختلافهم علي انبيائهم. فانزل الله «يا ايها الذين...»:**

: ابو هريره مي گوید: پیامبر (ص) برای ما سخنرانی کرد و گفت: ای مردم خداوند بر شما حج را واجب کرده است، عکاشه بن محصن برخاست و گفت: یا رسول الله (ص) در هر سال واجب است؟ فرمود: اینک اگر بگویم بلی، واجب می شود و اگر واجب شود و به آن عمل نکنید گناه کار و گمراه می شوید، در چیزهایی که من به نفع شما سکوت کرده ام شما هم سکوت کنید چیزی از من نپرسید. امت هایی از پیشینیان که قبل از شما بودند به وسیله پرسش های شان و مراجعات زیاد به پیامبرشان، به هلاکت افتادند. خداوند آیه «لا تسئلوا عن اشیاء...» را نازل کرد.

همان طور که پیش تر به شرح رفت سوره مائده پس از سال فتح مکه نازل شده حتی عده ای معتقدند که آخرین سوره است. عکاشه و هر کس دیگر حتی غیر مسلمانان می دانستند که حج فقط یک بار واجب است و نیازی به این پرسش نبود. اصل حدیث درست است اما ذیل آن با حدیث های دیگر و با واقعیت تاریخی سازگار نیست، شاید در اعصار بعدی بر آن افزوده شده است و سیوطی آن را در ذیل همان آیه آورده است. زیرا در دیگر حدیث های ابو هریره این ذیل را نمی بینیم.

۲- باز سیوطی در ذیل همین آیه: **عن ثعلبه الخشني، قال: قال رسول الله (ص) : ان الله حدّ حدودا فلا تعتدوها، و نهاکم عن اشیاء فلا تنتهکوها، و سکت لکم عن اشیاء ولم يدعها نسیانا فلا تتکلفوها:**

خداوند حدودی را فرار داده از آن‌ها تجاوز نکنید، و واجباتی را بر شما واجب کرده آن‌ها را ضایع نکنید، و چیزهایی را بر شما حرام کرده آن‌ها را فرسوده نکنید. و درباره چیزهایی بدون این که فراموش کند، به نفع شما سکوت کرده است، پس بر خودتان ایجاد تکلیف نکنید.

(نهک با هتک فرق دارد؛ هتک به معنی پاره کردن است و نهک به معنی از بین بردن چیزی به وسیله فرسائیدن، است).

۳- صحیح مسلم ج ۷ ص ۹۱ ط دار الجیل باب «توقیره (ص) و ترک اکتار السؤل»: **کان ابو هریره یحدّث انه سمع رسول الله (ص) یقول: ما نهیتکم عنه فاجتنبوه و ما امرتکم به فافعلوا منه ما استطعتم، فانما اهلك الذين من قبلکم کثره مسائلهم و اختلافهم علی انبیائهم:**

: ابو هریره می گفت: از رسول خدا (ص) شنیده است که می فرمود: از آن چه که شما را از آن نهی کرده ام بپرهیزید، و آن چه را که به شما امر کرده ام به قدر توان تان به جای آورید، امت هائی پیش از شما را کثرت سؤال شان و مراجعات زیادشان به انبیای شان، هلاک کرد.

۴- صحیح مسلم، همان باب: **عن النبی (ص) ذرونی ما ترکتکم فانما هلك من کان قبلکم:** پیامبر (ص) فرمود: من را واگذارید در آن چه که برای شما ترک کرده ام (آن مسائلی که درباره شان حکمی تشریح نکرده ام از من پرسش نکنید) زیرا هلاک شد آن که پیش از شما بود.

مسلم می گوید: ادامه این حدیث نیز همان است که در حدیث بالا هست؛ یعنی کثرت پرسش و کثرت مراجعه به پیامبرشان،

۵- باز در صحیح مسلم در ادامه حدیث های بالا: **قال رسول الله (ص): انّ اعظم المسلمین فی المسلمین جرماً من سئل عن شیء لم یحرّم علی المسلمین فحرّم من اجل مسئلته:**

:رسول خدا (ص) فرمود: در میان مسلمانان، کسی که بزرگترین جرم را درباره مسلمانان می کند، کسی است که پرسش کند از چیزی که بر مسلمانان تحریم نشده، با پرسش او تحریم شود.

حدیث در این باره در متون سنی زیاد است. همین طور در متون شیعه در نهج البلاغه و غیره. اکنون اولین حدیث از دو حدیث شیعه (که در مقدمه این جزوه قول دادم تنها دو حدیث از شیعه خواهم آورد) را می آورم:

۶- عیاشی در ذیل همان آیه: امام علی بن موسی الرضا (ع) در جواب نامه احمد بن محمد نوشته است: **... او لم تنهوا عن کثره المسائل؟ فایتم ان تنهوا؟ ایاکم و ذلک فانما هلك من کان قبلکم بکثره سؤلهم، فقال الله تبارک و تعالی «یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء...»** : آیا مگر از کثرت پرسش نهی نشده اید؟ پس نمی خواهید به آن نهی پای بند باشید؟ کسانی که پیش از شما بودند به وسیله کثرت پرسش شان هلاک شدند. پس خداوند (برای این که شما هلاک نشوید) نازل کرده است «یا ایها الذین آمنوا...».

(این حدیث نیز در مقام بیان شأن نزول نیست در مقام بیان شمول آیه به هر پرسش زیادی است).

این حدیث ها که تعدادشان نیز زیاد است به گروه «حدیث های نهی از پرسش» یا «نهی از تکلف به سبب پرسش» موسوم هستند. اصل «تکلف» در قرآن نیز نکوهش شده است: «و ما آنا من المتکلفین»- سوره ص، آیه ۸۶-.

نهی از پرسش زیاد بر همه ابواب احکام، شامل نیست؛ این پرهیز از تورم احکام تنها در برخی از محورهای پنجگانه احکام است که عبارتند از:

۱- رابطه انسان با خودش: انسان همواره رفتارهایی با خودش دارد؛ شرع آمده برخی از آن‌ها را واجب، برخی دیگر را حرام، برخی را نیز مستحب، برخی را مکروه و برخی را نیز مباح کرده است.

۲- رابطه انسان با خدا: عبادات واجب، مستحب، رفتارهای حرام، مکروه، و رفتارهای مباح.

۳- رابطه انسان با طبیعت: این محور دو بخش دارد؛ خوردنی‌ها و انواع بهرمندی از طبیعت مثل معادن، دریا، جنگل و ...، بخش دوم چگونگی رابطه با طبیعت از نظر حفاظت و تخریب آن یعنی «حقوق طبیعت».

۴- رابطه انسان با افراد دیگر: حقوق دیگران.

۵- رابطه انسان با جامعه: اموال جامعه، جاده‌ها، موسسات جامعه و ... (حقوق جامعه).

دو محور اول و نیز بخش دوم از محور سوم مشمول حدیث‌های نهی از پرسش، و پرهیز از تورم احکام، هستند، محور چهارم و پنجم و نیز بخش اول محور سوم، از شمول این نهی و پرهیز، خارج هستند.

در یک عبارت خلاصه‌تر: در امور حقوقی، به اصطلاح مته روی خشخاش گذاشته می‌شود؛ مثلاً پای مال کردن بوته گیاه، اگر بی جهت باشد، به شدت نکوهیده است همین‌طور حقوق افراد و جامعه باید ریز به ریز، مشخص و معلوم باشد. البته در این‌ها نیز همیشه به عفو و بخشش توصیه شده است؛ پیام «بعثت علی الحنفیه السهله السمحه»، در همه محورها در هر کدام به نوعی، حضور دارد. بررسی حدیث‌ها و آیه‌های این مطلب، همچنین شرح و تعیین قلمرو هر کدام از محورهای مذکور، از بحث ما خارج است.

عنوان کردن مسئله‌ای به نام «شستن از بالا یا پائین» دقیقاً مشمول حدیث‌های نهی از پرسش است که تا «عصر رأی و قیاس» نه چنین پرسشی بود و نه حکمی برای آن تعیین شده بود. در آن عصر، هم در این باره پرسش کردند و هم حکم آن را تعیین کردند.

اکنون بر می‌گردیم به آن سوال که در اوایل این بحث عنوان کردیم: «اگر همین موضوع را از رسول خدا می‌پرسیدند چه پاسخی می‌فرمود؟»؛ او که به عنوان پیامبر باید به آن پاسخ می‌داد، آیا می‌فرمود از بالا به پائین بشوئید یا از پائین به بالا؟

فرزندان دانشمند آن حضرت که مصداق «**اهل البیت ادري بما فی البیت**» بودند، گفتند: «از بالا به پائین بشوئید» و دیگران یعنی اصحاب رای و قیاس، عکس آن را اعلام کردند.

سوال: رسول خدا (ص) در پاسخ عکاشه درباره حج، پاسخ نداد، ائمه اهل بیت (ع) نیز می‌توانستند در این مسئله پاسخ ندهند؛ سبب پاسخ دادن شان چیست؟

جواب: اولاً: از فرمایش پیامبر (ص) معلوم شد که حج فقط یک بار واجب است. **ثانیاً:** در عصر رأی و قیاس دیگران پاسخ را دادند و شستن از پائین به بالا را به طور «معین» (یعنی غیر آن باطل است) اعلام کردند. و چون این فتوی مغایر با واقعیت و بر خلاف «ما عند الله» بود، بر امامان واجب بود که واقعیت را بیان کنند: اکنون که پرسش شد و بر تکالیف افزوده شد، بدانید شستن از بالا واجب است.

ابوحنیفه بر امام صادق (ع) ایراد می گرفت؛ می گفت؛ «جعفر بن محمد صحفی»: او صحف و کتاب هائی از رسول خدا (ص) علی (ع) و فاطمه (ع) دارد و از آن ها بر می گیرد. امام صادق (ع) می گفت: ابوحنیفه راست می گوید حتی صحف ابراهیم و موسی نیز پیش من است (امالی طوسی).

بنابراین: ائمه اهل بیت (ع) همان پاسخ را داده اند که اگر مسئله از رسول خدا پرسیده می شد، همان پاسخ را می داد. حتی سخن ابوحنیفه نیز در تایید این واقعیت است گر چه این سخن را با نیت و قصد منفي عیب و ایراد می گفت.

قیاس: قیاس یعنی چه؟ قیاس را دقیقا در مواردی به کار گرفتند که حدیثی در آن مورد وجود نداشت. یعنی هر موردی که پیامبر (ص) به قول خودش ترک کرده و مسکوت گذاشته بود به وسیله قیاس پاسخ داده می شود. قیاس عملی بود بر علیه همه «حدیث های نهی از پرسش» که به شرح رفت. با توسل به قیاس و نیز افراط در نحو، امت به بحبوحه «تکلف» افتاد و صدها تکلیف بر تکالیف امت افزوده شد.

رای و قیاس، با دو جریان سیاسی ترویج می شد؛

۱- سیاست فرهنگی: کسانی مثل «ربیعة الرّای» که در مدینه، دمشق و سپس در بغداد، مدرسه باز کرده بودند، اگر اینان همان فتاوی را می دادند که امامان اهل بیت (ع) می دادند، دیگر جایگاهی برای خودشان نمی ماند و تنها عنوان یک «راوی» را به خود می گرفتند. پس باید نوآوری هائی را می کردند تا شخصیت علمی به خود بگیرند. وگرنه، مدرسه ربیعة الرّای در مدینه و در همسایگی ائمه اهل بیت (ع) تعطیل می شد.

اصحاب رای، برای گرمی محافل شان و تحکیم موقعیت اجتماعی شان به جای نهی از پرسش، به پرسش زیاد، تشویق می کردند.

۲- سیاست حکومت ها: سیاست حکومت اموی، عباسی و فرمانداران شان در همه جا بر این بود که مردم را از توجه به اهل بیت (ع) باز دارند. و این یک جریان جاری تاریخی است که کسی نمی تواند نه اصل آن را انکار کند و نه گستره مداوم آن را، و نه شدت فعالیت حکام در این باره را.

شستن معکوس به بهانه ای از «علم نحو» و چسبیدن به حرف «الی»، برای مثلا یک «نوآوری» در قبال امامان (ع) پدید گشت. گفتند «الی» برای «انتهای غایت» است و «الی المرافق» دلالت دارد که باید شستن از انگشتان به سوی مرفق انجام یابد و اگر از بالا به پائین شسته شود باطل است.

اولا: چرا کسی نگفت: این حکم تعیینی که شما می کنید و سمت و سوی شستن را فقط در شستن معکوس، صحیح می دانید، چرا حدیثی، روایتی برای این سخن تان ندارید؟ چرا اصحاب و تابعین نه چنین سخنی را گفته اند و نه چنین وضو گرفته اند؟

این خود دلیل بزرگی است که دست قدرت سیاسی نه تنها در این مسئله، بل در مسائل دیگر وضو نیز کاملا دخالت داشته و اختلاف ها، اختلاف های حدیثی یا اختلاف در سنت رسول (ص) نیست. سنت و حدیث بهانه بوده و هر جا که حدیث و سنت نبوده به ابزارهای دیگر توسل می شده.

ثانيا: حرف الي براي انتهاي غايت است نه «انتهاي حركت». اگر الي در جائي به كار رود و حد و مرزي را تعيين كند، و هيچ نوع حركت و سير در آن نباشد، غلط مي شود؟! اگر كسي بگويد «زمين زراعي من از فلان نهر است - تا فلان كوه» معنايش اين است كه بايد هميشه حركت ها در آن زمين از نهر باشد تا آن كوه، عكس آن نادرست است؟! در اين مثال الي دلالت به انتهاي غايت دارد اما دلالت بر سمت و جهت هيچ حركتي ندارد.

انتهاي محل شستن را تعيين مي كند اما انتهاي فعل شستشو را تعيين نمي كند.

و با بيان ديگر- بيان ادبي تر و نحوي تر:- «الي المرافق» قيد است بر «ايديكم»، نه قيد بر «فاغسلوا». زيرا گاهي «يد» مي گويند و مرادشان از منكب است تا نوک انگشتان، و گاهي مرادشان از فاصله ميان منكب و مرفق است و گاهي از ميانه ذراع است، و گاهي از مچ است و گاهي مرادشان فقط انگشتان است همانطور كه در قطع يد سارق، چنين است. بنا بر اين لازم بود مراد از «يد» در اين آيه نيز مشخص شود و لذا فرمود: الي المرافق. اصحاب و تابعين از حرف الي در آيه، نيز همين معني را برداشت كرده اند كه همگي عرب و مخاطب مستقيم آيه بوده اند.

ثالثا: هميشه الي در انتهاي غايت به كار نمي رود؛ مثلا در آيه «اليه يرد علم الساعة» كدام غايتي را مي توان در باره خدا در نظر گرفت؟

در شرح عوامل عبدالقادر جرجاني دقيقا آيه وضو را شاهد آورده است بر اين كه الي به معني «مع» است مي گويد: «اي مع المرافق». و همين طور در آيه «و لا تأكلوا اموالهم الي اموالكم».

ابن هشام در «مغني اللبيت» -باب الحرف- هشت معني براي الي شمرده است:

۱- انتهاي غايت زماني و مكاني.

۲- به معني «مع».

۳- تبين - تبين اين كه مدخولش فاعل است.

۴- به معني «ل».

۵- به معني «في» - ظرفيت.

۶- به معني «من».

۷- به معني «عند».

۸- براي تاكيد.

در هر زباني، فهم و برداشت و به كار گيري مردمی، حجت است كه اصحاب و تابعين فهم مردمی از آيه داشتند . بايد فهم سبويه، اخفش از فهم آنان پي روي كند، نه بر عكس، و نيز اين اصل اولين و ضروري ترين پايه علم لغت و لغت شناسي است.

جالب تر اين كه ابن هشام در مغني مي گويد «الباب الخامس في ذكر الجهات التي يدخل الاعتراض علي المعرب من جحتها»، آن گاه از مواردی كه عنوان مي كند برخي دست اندرکاران نحو را درباره همين آيه وضو نكوهش مي كند كه

راه غلط رفته اند؛ او می گوید: اساسا الی به «فاغسلوا» متعلق نیست تا انتهای شستن را تعیین کند، بل به «اسقطوا» متعلق است؛ یعنی دست ها را از منکب تا مرفق نشوئید.

این نظر او نیز نظر مردمی نیست، اما اگر بنا باشد فهم مردمی را از پایگاه نحو و لغت، کنار زنیم، و به برداشت شخصی یک دست اندرکار نحو عمل کنیم، باید گفت این هم نظر یک نحوی فحل است که شستن معکوس را رد می کند.

رابعاً: اگر نبود قدرت حکام، کسی زیر بار شستن از پائین به بالا، نمی رفت. زیرا بر خلاف طبیعت انسان و بر خلاف طبیعت آب است و شبیه این است که در غسل نیز سر به زمین گذاشته شود و پاها به هوا بلند شوند و شستن از انگشتان پا به سوی سر باشد. فرق این دو تنها در کوچک و بزرگی عمل، است که وضو در مقایسه با غسل، یک کار کوچک است.

به فرمان «**حدیث ثقلین**»، امت موظف است میان قرآن و اهل بیت جدائی نیفکند؛ اما روزی شعار «حسبنا کتاب اللّٰه» برای کنار گذاشتن اهل بیت به زبان ها افتاد، و روز دیگر شعار «حسبنا النّحو» برای ترویج مدرسه های اصحاب رای و قیاس و بستن مدرسه اهل بیت (ع)، فراز گشت. و این گونه بلاها و بدعت ها، و «اجتهاد در مقابل نص» ها را پیش آورد.

یک نگاه جامعه شناسانه، حتی یک نگاه ساده به همان باب از «مغنی اللیب» ابن هشام از دانشمندان سنی، نشان می دهد که نحو و نحو پرستی و افراط در نحو، تا چه حد به اصطلاح روی بورس بوده، چه قدر موجب شأن و شوکت و عامل جذب مال و ثروت بوده که ابن هشام و امثالش را برای آن همه ریزه کاری های عجیب و غریب وادار می کرده است؟!!

ریزه کاری هایی که در مواردی سر از نوعی جنون در می آورد. او و امثالش خود را موظف می دانستند برای جزئی ترین جزئیات توجیهاتی بیاورند تا حدی که خواننده گمان می کند عرب های بادیه نشین نیز در گویش و زبان شان همه استعمالات را به طور آگاهانه و با توجه به توجیهات، به کار می بسته اند و همه شان دانشمند ریزه کار در نحو بوده اند. اینک مشاهده می کنیم که یک جریان فکری در لبنان و دیگر کشورهای عربی ظهور کرده و شعارش این است: آن روز مردم عرب بی چاره شد که «قال» «قَوْل» شد. و ایرانیان را به باد نکوهش می گیرند که آنان آمدند و این همه صرف و نحو را برای ما یافتند، آن روز که رابطه مان با زبان مان امّی، مادری و مردمی بود جهان را گرفتیم، با افراط در صرف و نحو، زبان مادری مان را گم کردیم و این بود که زمینه عقب ماندگی را برای قرون بعدی فراهم کرد.

مرادشان این نیست که نحو نباید وجود داشته باشد، مرادشان بیان مضرات افراط در نحو است.

و باید گفت، خیلی دیر بیدار شده اید. آن روز که حکام برای پر کردن خلا جایگاه اهل بیت (ع) سیل درهم و دینار را به سوی دست اندر کاران نحو و ایرانیان سنی، جاری می کردند، همه در خواب بودید. بالاخره جای شکرش باقی است که امروز پی به غفلت های آن روز برده اند. اما توجه نمی کنند اگر حدیث ثقلین را بایکوت نمی کردند، ایرانیان سنی مانند سیبویه و دیگران این بلا را به سرشان نمی آوردند.

محور سوم

شستن پا یا مسح به پا: پیش‌تر به شرح رفت که مردم عرب (حتی شهر نشینان‌شان از آن جمله مدینه) همانند دیگر مردمان جهان معاصر خودشان، فاقد «بیت الخلا»، مبال، توالت، بودند. و ادرار در زمین مسطح می‌کردند. این کار که روزانه چندین بار انجام می‌یافت، موجب پاشیده شدن قطرات و ذرات بول به پاهای‌شان می‌شد. و چون مکلف بودند که با بدن طاهر نماز بخوانند لذا شستن پا در وضو (آن هم وضو به معنی حقیقت لغوی) جای گرفت، و تا پیدایش مبال‌ها به مدت طولانی برقرار ماند.

با پیدایش آن‌ها و رواج‌شان در مدینه، مکه، طایف و اکثر روستاها، وقت آن رسیده بود که چرک شوئی و نجس شوئی پاها نیز مانند دیگر بخش‌های بدن و لباس، از عمل وضو تفکیک شود که سوره مائده و آیه وضو نازل شد. و چون سوره مائده در اواخر عمر پیامبر (ص) نازل شده، پیش از آن که همه مردم با وضوی جدید آشنا شوند، آن حضرت از دنیا رفت. برخی از اصحاب نیز وضوی پیشین را دوست داشتند و به شرح رفت که آیه را بایگانی می‌کردند، اکثریت مردم اطراف و اکناف نیز به دلیل عدم آشنائی‌شان با وضوی جدید و عادت‌شان به وضوی پیشین، طرفدار آن بودند و نفوذ تعدادی از سران اصحاب و زمینه مردمی باعث گردید که طرفداران وضوی پیشین موقت شوند. در وضوی پیش از نزول مائده به شستن پاها و دقت در آن، تاکید می‌شد. همین تاکیده‌ها نشان می‌دهد که یک عمل چرک و نجاست شوئی بوده است:

۱- از عایشه: **ویل للاعقاب من النار:** وای بر پاشنه‌ها از آتش دوزخ. (کنز، ج ۹، ص ۲۹۱).

۲- خالد بن ولید روایت می‌کند: **اتموا الوضوء ویل للاعقاب من النار:** وضو را تمام و کامل انجام دهید وای بر پاشنه‌ها از آتش دوزخ. (همان، ص ۳۲۵).

۳- روایت عبدالله بن حارث: **ویل للاعقاب و بطون الاقدام من النار:** وای بر پاشنه‌ها و کف پاها از آتش دوزخ (همان).

۴- ابو هریره نقل می‌کند: **ویل للعراقیب** (همان، ص ۳۲۶) - عرقوب: عصب بزرگ پشت پاشنه پا. و حدیث‌های دیگر.

اما آیه وضو وقتی نازل شد که همین مردم در نکوهش بادیه نشین‌ها می‌گفتند «**اعرابی یبول علی عقبیه**» بادیه نشین است که به پاشنه پاهایش بول می‌کند.

پیش‌تر دیدیم که روایت‌های متعدد و زیاد، گزارش می‌کنند: در دوره اول و پیش از نزول مائده، اگر پاهای‌شان طاهر بود، آن‌ها را نمی‌شستند از روی کفش مسح می‌کشیدند، بدیهی است اگر پای‌شان در کفش نبود به پوست پا مسح می‌کشیدند. وقتی که مسح بر کفش صحیح باشد چرا باید مسح بر خود پا جایز نباشد. و نیز دیدیم که در میان آن حدیث‌ها مسح بر خود پا نیز آمده است.

این حدیث‌ها که نسبتاً فراوان هم هستند (و در باب مسح بر خف نمونه‌هایی خواهد آمد) تصریح دارند که شستن پا به خاطر طاهر نبودن پا بوده است نه یک واجب مطلق.

علي (ع) در نکوهش «عمل به رای» می‌گوید: **لو كان الدين بالرأي لكان باطن القدمين احقّ بالمسح من ظاهرهما، و لكن رأيت رسول الله (ص) مسح علي ظاهرهما** (کنز، ص ۶۰۶، ج ۲۷۶۰۹)، یعنی پیامبر (ص) بر روی خود پا مسح می‌کشیده نه از روی خفّ، و نه پاها را می‌شسته.

همین حدیث را در کنز العمال پشت سر حدیث فوق به صورت زیر مشاهده می‌کنیم:

عن علي قال: كنت اري انّ باطن القدمين - و في لفظ انّ باطن الخفين - احقّ بالمسح من ظاهرهما حتّي رأيت رسول الله (ص) يمسح علي ظاهرهما: رای من این بود که کف پاها - در نقلی دیگر: زیر کفش‌ها به مسح سزاوارتر است، تا آن که دیدم رسول خدا (ص) به روی آن‌ها مسح می‌کند.

این حدیث دقیقاً تحریف شده حدیث بالا است. زیرا علی (ع) همیشه اصحاب رأی را نکوهش کرده است، چگونه خودش به رأی خود عمل می‌کرده یا به آن معتقد بوده؟! و همین طور در آن نسخه دیگر خفین را آورده‌اند تا مسح بر خفین را از زبان او نیز به تأیید برسانند.

بنابراین می‌بایست با از بین رفتن «بول بر پاشنه‌ها»، شستن پاها نیز از وضو حذف می‌شد، لیکن هم چنان ماند که می‌بینیم ابن عباس از این موضوع ناراحت است می‌گوید: مردم شستن را دوست دارند اما آیه قرآن مسح را می‌خواهد (کنز، ج ۹، ص ۴۲۲).

هم او می‌گوید «**الوضوء غسلتان و مسحتان**»: وضو دو شستن است (دست و صورت) و دو مسح است (سر و پا) (کنز، ج ۹، ص ۴۳۳، ج ۲۶۸۴۲).

اکثر مردم بر عادت پیشین پاها را می‌شستند، برخی نیز مسح می‌کشیدند و موضوع هم چنین می‌رفت تا زمانی که عثمان از نو با تمسک بر این که دیده است رسول خدا (ص) پاهایش را می‌شست، شستن را بشدت رواج داد. در میحث قبلی دیدیم که وضوی عثمان با احادیث «**الوضو بمدّ و الغسل بصاع**» کاملاً در تضاد است. و در این جا تکرار نمی‌کنیم، هنوز هم فقهای اهل سنت سر در گم هستند که به استحباب وضو با آب کم فتوی دهند یا به استحباب وضوی عثمان که «اسباغ کمّی» را ارائه می‌دهد؟ - ؟

دوره رای و قیاس و استمداد از علم نحو برای شستن پاها؛ در این باره نیز کسی از اصحاب و تابعین، ادعا نکرده که شستن پاها را از آیه وضو، فهمیده است. طرفداران وضوی پیشین فقط به «سنت عملی» تمسک می‌کردند، هرگز نامی از آیه به میان نیاورده‌اند، با این که همیشه عادت‌شان بود اگر حدیثی آیه‌ای را تفسیر می‌کرد، یا یک «سنت عملی» آیه‌ای را تفسیر می‌کرد می‌گفتند: شنیدم که رسول خدا (ص) درباره فلان آیه فلان سخن را فرمود، یا می‌گفتند دیدم که رسول خدا برای شرح معنی آیه، فلان کار را کرد.

آنان آیه را و حدیث‌هایی که به محور آن بودند، بایگانی کردند. چنان که دیدیم عثمان می‌گوید «مردمانی حدیث‌هایی را نقل می‌کنند اما...» و نیز گذشت که عبدالله بن عمر عمل به تیمم را که یکی از ارکان آیه وضو است مصلحت نمی‌داند. و هم چنین به شرح رفت که حسن بصری، شعبی، الناصر للحق، محی الدین بن العربی (غیر صوفی) و دیگران معتقد بودند که آیه، مسح را می‌خواهد. در دوره‌ای رأی و قیاس به فراز خود رسید برای بایگانی کردن آیه که دقیقاً

مصدق «اجتهاد در مقابل نص» بود، زمینه توجیهی فراهم کردند؛ با تمسک به نصب «ارجلکم» آن را عطف بر «وجوهکم» کردند که مشمول شستن شود.

بهتر است نگاهی دیگر به سیمای آیه داشته باشیم: «یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاعسلوا

وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم...».

نظر به این که جمله «و امسحوا برؤسکم» در فاصله قرار گرفته، این عطف شاذ، غیر فصیح و غیر بلیغ است و همگان می‌دانند از نظر نحوی عطف «ارجلکم» به «رؤسکم» که «عطف جوار» نامیده می‌شود و نیز ارجلکم را «منصوب بنزع الخافض» دانستن صحیح‌تر، فصیح‌تر و بلیغ‌تر است همان طور که اصحاب و تابعین چنین می‌فهمیدند، و فهمشان مردمی بوده است.

مردم عرب در پیش از اسلام اگر از هر فهم محروم بودند، در فصاحت و بلاغت شناسی، از هر مردم دیگر داناتر و آگاه-

تر بوده‌اند.

قرائت با جرّ: پیش‌تر به شرح رفت که شش نفر از قرّاء عشره، ارجلکم را با جرّ قرائت کرده‌اند، علاوه بر آن‌ها حسن

بصری، ابو علی جبائی، محمد بن جریر طبری، با جرّ قرائت کرده‌اند. و نیز فقهای که به مسح پا فتوی داده‌اند، یا آن را به جرّ خوانده‌اند یا آن را منصوب بنزع الخافض، دانسته‌اند.

جصاص در «احکام القرآن» می‌گوید: حسن بصری ارجل را با جرّ قرائت می‌کرد (ج ۳، ص ۳۴۵) این قرائت‌ها و نیز آنان

که آن را منصوب بنزع الخافض دانسته‌اند نتیجه‌اش این است که آیه، وضوی پیشین را نسخ کرده است.

محور چهارم

تیمم؟ یا مسح بر خفّ؟:

وضو تنها در آیه ۶ سوره مائده آمده که شرحش گذشت؛ اما تیمم علاوه بر این که همراه وضو در همان آیه آمده در

آیه ۴۳ سوره نساء نیز آمده است: ... و ان کُنتم مرضی او علی سفر او جاء احدٌ منکم من الغائط او لامستم

النساء فلم تجدوا ماءً فنیّموا صعیداً طیباً فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم انّ الله کان عفواً غفورا.

در باره تاریخ نزول آیات سوره نساء، یک رقم تاریخی دقیق نمی‌توان تعیین کرد؛ از محتوای سوره و شأن نزول هائی

که برای تعداد زیادی از آیات آن بیان کرده اند معلوم می‌شود که آیه‌های آن در طول ۵ یا ۶ سال نازل شده اند.

شأن نزول برخی به سال چهارم هجری که مدت زمانی از جنگ احد گذشته بود، بر می‌گردد که از آن جمله آیه ۴۸

که در باره اسلام آوردن وحشی قاتل حمزه و چند نفر دیگر است. این در صورتی است که آن نقل را بپذیریم که اسلام

آوردن وحشی را پیش از فتح مکه گزارش می‌دهد. لیکن در نقل دیگر آمده: چون وحشی خواست مسلمان شود،

پیامبر(ص) گفت: اسلام او را می‌پذیرم بشرط این که هرگز در پیش چشمان من ظاهر نشود. از این نقل بر می‌آید که

وحشی با استفاده از عفو عمومی که در فتح مکه اعلام شده بود در مقام اسلام آوردن بوده است، در این صورت سال

فتح مکه یعنی سال هشتم هجری می‌شود.

و آیه ۹۵ در باره کسانی است که از جنگ تبوک باز مانده بودند (سال نهم هجرت) و آیه ۱۷۶ که آخرین آیه سوره نساء است، آخرین آیه است که بر پیامبر(ص) نازل شده:

مسلم در صحیح (ج۳ص۱۲۳۷ط دار احیاء التراث) و بخاری (ج۴ص۱۵۸۶ح۱۰۶۴ شش جلدی ط ابن کثیر) از براء بن عازب آورده اند: آخرین سوره که نازل شده است سوره توبه- به طور یکجا- است. و آخرین آیه که بر پیامبر(ص) نازل شده آیه ۱۷۶ نساء است.

از نظر ترتیب نزول سوره ها؛ تقریباً همگان سوره نساء را نود و دومین سوره از ۱۱۴ سوره قرآن می دانند، همان طور که از ابراهیم بن عمر بقاءئی، محمد بن نعمان بشیر (به نقل ابن ندیم از او) و از مصحف ابن عباس، نقل شده است. و در روایت دیگر از ابن عباس نود و یکم می شود اما چون در این نقل نامی از سوره حمد برده نشده با افزودن آن، باز همان رقم ۹۲ می شود.

بنابراین، مشاهده می کنیم سوره نساء از آن سوره هایی است که (به اصطلاح) پرونده اش حدود ۵ یا ۶ سال باز بوده است (از سال ۴ هجری تا ساعت وفات رسول اکرم-ص-). و آیه های آن در زمان های مختلف و با فاصله زمانی نسبتاً زیاد می آمده است.

در طول زمانی که آیات نساء آمده، ۳۱ سوره متوسط و کوچک، همزمان با آن نازل شده اند. که با سوره مائده که بطور یک جا نازل شده ۳۲ سوره می شوند که باز تیمم در آیه ششم آن همراه با وضوء آمده است.

اینک ما نمی دانیم آیه تیمم که امروز آن را با شماره ۴۳ در سوره نساء می بینیم، در کدام بخش از این ۵ یا ۶ سال نازل شده است؟ اما می دانیم که رقم ۴۳ دلالت ندارد بر این که آیه های بعدی حتماً پس از آیه ۴۳ آمده اند. زیرا ممکن است از آخرین آیه های این سوره باشد لیکن در چینش آیات در ردیف ۴۳ قرار گیرد. و این امکان، یک نظر اجماعی است به ویژه در باره سوره هایی که بطور نجومی (یعنی آیات شان به طور متفرقه) نازل شده است.

اکنون پرسش این است: کدام یک از دو آیه، پیش تر نازل شده است؟ برای این پرسش هیچ پاسخی از متون تفسیری و یا هر متون دیگر که به محور قرآن و نزول آیات تدوین شده اند، دریافت نمی کنیم (یا من به آن دست نیافته ام). اما جمله اخیر آیه نساء: «**إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا**» نشان می دهد که آیه مائده پیش تر آمده و چون عده ای زیر بار آن نمی رفتند (خواهیم دید که تا آخر عمرشان هم نرفتند) و در قبال آن مقاومت می کردند، آیه نساء آمده با تاکید بر تیمم، به آنان وعده می دهد که اگر دست از مقاومت بردارند مورد عفو قرار می گیرند.

این افراد دوست داشتند به همان «وضوئی اضطراری» که پیش تر به شرح رفت عمل کنند، و در باره تیمم بدل از غسل نیز اساساً در صورت عدم دست یابی به آب، نماز نمی خواندند که شرحش خواهد آمد.

از آخرین بخش آیه مائده نیز که می گوید: «**مَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَّلٰكِنْ يَرِيْدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَّلِيُنِّمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ**» یک مطلب دیگر را می فهمیم: ظاهراً تیمم ابتدا به وسیله پیامبر(ص) پیش از آمدن هر دو آیه، تشریح شده و چون با مقاومت رو به رو شده، آیه مائده آمده و توضیح داده مراد از تشریح تیمم و مالیدن خاک بر دست و صورت برای تحقیر شما نیست بل حقیقتاً یک طهارت و پاکیزگی است (همان طور که امروز ثابت شده خاک پاک طبیعی خاصیت بهداشتی دارد و نیز تیمم موجب احیای آرامش روحی برای خواندن نماز است زیرا فرد احساس می

کند که کاری انجام داده و جواز ورود به نماز را به دست آورده است). و معلوم می شود که برخی ها کشیدن خاک بر صورت و دست را یک تکلیف حرجی می دانستند.

تعجب نکنید: برخی ها با شنیدن این که «عده ای از اصحاب در مقابل تشریح رسول خدا- ص- مقاومت می کردند» تعجب می کنند. خود قرآن این مقاومت را دقیقاً بیان می دارد: آیه هفتم که ادامه سخن آیه ششم است می گوید: **«واذکروانعمة الله عليكم و ميثاقه الذي واثقكم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا و اتقوا الله ان الله عليم بذات الصدور»:** و به یاد آورید نعمت خدا را که به شما داده، و پیمان تان با خدا را زمانی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم، و بترسید از خدا که خداوند بر آن چه در سینه ها است عالم است.

علاوه بر سیاق دو آیه که پشت سر هم آمده اند، به حرف «و» عاطفه، که در اول آیه هفتم است توجه کنید؛ که دلالت روشن و بدون چون و چرا، دارد بر این که هر دو آیه در یک موضوع سخن می گویند و آیه هفتم ادامه آیه ششم است و می گوید: شما قبلاً پیمان بسته اید که در مقابل تشریح خدا و رسول «سمعاً و طاعة» بگوئید، اکنون چرا مقاومت می کنید از خدا بترسید و دست از مقاومت بردارید.

و حدیث هائی که مشاهده کردیم روشن کردند که مقاومت کنندگان چه کسانی بوده اند.

و در آیه های بعدی بلافاصله، هم مسلمانان را به نعمتی که داده تذکر می دهد و هم از امت های پیشین (یهود و نصاری) مثال می آورد و می فرماید: چون آنان چیزی از تشریحات دین شان را به پشت گوش انداختند و نادیده گرفتند، دچار اختلاف درونی شدند. لطفاً آیه ها را تا آخر آیه ۱۴ بخوانید و دقت فرمائید و اختلاف جان سوز میان امت را در این مسئله بشناسید؛ اختلافی که قرآن آن را دقیقاً پیش بینی کرده است.

و چون باز مقاومت شده، آیه نساء آمده است و به این قبیل افراد که ابتدا با تشریح پیامبر(ص) سپس با تشریح قرآن، عملاً مخالفت کرده اند، اگر دست از مقاومت بردارند وعده عفو می دهد.

صرف نظر از این که کدام یک از دو آیه پیش تر نازل شده، اصل تکرار حکم تیمم در دو آیه از دو سوره، آن هم تکرار کلمه به کلمه، حرف به حرف، خود نشان دهنده ی این مخالفت و مقاومت است، از باب مثال خواهیم دید که عمر مطابق متون خود برادران سنی، حتی سال های بعد یعنی در زمان خلافت خودش به زیر بار تیمم نرفت و نیز عبدالله بن عمر عمل به دو آیه تیمم را مصلحت نمی دانست و رسماً این نظریه اش را اعلام می کرد.

نکته مهم: این مقاومت مستدام چون با قدرت سیاسی همراه بود، موجب شده تیمم در اعصار بعدی نیز در میان امت یک امر غیر مهم تلقی شود؛ در متون حدیثی برادران سنی از جمله «کنز العمال»، مجموع حدیث هائی که در باره تیمم آمده فقط ۳۷ حدیث است اما تنها احادیث مسح بر خف، ۱۱۴ حدیث می باشد، در حالی که تیمم با دو آیه از قرآن تشریح شده و در باره مسح بر خف، چیزی در قرآن نیست.

اکنون بر گردیم به بحث «تیمم؟ یا مسح بر خف؟»: بعضی ها خف را به «پا افزار» ترجمه کرده اند که درست نیست. زیرا پا افزار شامل هر نوع پاپوشی می شود اعم از کفش، نعلین (دمپائی) که روی پا را می پوشاند و دمپائی رو باز که فقط دو رشته شبیه ضربدری بر روی آن است. انواع دمپائی بی تردید از بحث ما خارج است زیرا کسی در مسح بر

نعل بحث نکرده است مراد از دمپائی پا افزاری است که پاشنه نداشته باشد و کفش و خفّ آن است که پاشنه داشته باشد و روی پا را بپوشاند.

امروز کفش‌هایی هستند که به آسانی پوشیده و در آورده می‌شوند، سال‌ها پیش بیشتر، کفش‌هایی مرسوم بودند که بند داشتند (بند کفش) و شخص موقع پوشیدن بندها را با حوصله می‌بست و موقع در آوردن نیز بندها را با حوصله باز می‌کرد.

در حقیقت خفّ پا افزاری بود که تا ۳۰ سال پیش در ایران نیز دیده می‌شد که به آن «چارق» می‌گفتند. چارق کفشی بود زیر و روی آن مجموعاً تنها یک تکه چرم بود (در برخی از موزه‌ها نمونه‌هایی مانده است) پرطمطراق‌ترین چارق آن بود که از چرم دباغی شده و رنگین درست می‌شد و در سوراخ‌های بند آن نیز چرم دیگر دوخته و تعبیه می‌شد شبیه آن چه امروز از فلز بر سوراخ‌های بند پوتین تعبیه می‌شود. چاروق فقرا از یک تکه چرم خام بدون هر نوع دوخت و دوز، و هیچ نوع صنعت یا تخصص در آن به کار نمی‌رفت، هر کس برای خودش تهیه می‌کرد، باز و بسته کردن بندهای آن بیش از کفش‌های بند دار که در بالا بیان شد، نیازمند دقت و حوصله بود. پس از این مقدمه وارد اصل بحث شویم:

شریح بن هانی، **قال: اتيت عائشة اسألها عن المسح علي الخفين، فقالت عليك باین ابي طالب فسله فانه كان يسافر مع رسول الله (ص)...: آدمم پیش عایشه تا از او درباره مسح بر خفّ بپرسم، گفت: برو پیش علی (ع) از او بپرس او با پیامبر (ص) به مسافرت می‌رفت.**

شریح ادامه می‌دهد: **فسألناه فقال: جعل رسول الله (ص) ثلاثة أيام و لياليهنّ للمسافر و يوما و ليلة للمقيم:** از علی پرسیدم گفت: پیامبر (ص) مسح بر خفّ را سه شبانه روز برای مسافر و یک شبانه روز برای غیر مسافر، قرار داده بود (صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۶۰، ط دار الجیل).

نکاتی چند در این حدیث قابل دقت است:

- ۱- عایشه خود به همراه پیامبر (ص) مسافرت کرده بود.
- ۲- عایشه علاقه‌ای بر این که کاری، مسئله‌ای را به علی (ع) واگذار کند، نداشت.
- با این وصف پرسش کننده را به علی (ع) رهنمون می‌شود. این نشان می‌دهد که چیزی به نام «مسح بر خفّ» خیلی نادر اتفاق افتاده است، خواه در سفر و خواه در حضر، که عایشه آگاهی دقیقی از مسئله نداشته است و الاّ خودش پاسخ لازم را می‌داد. همان طور که در دیگر مسائل چنین می‌کرد.
- ۳- عنوان سفر نیز در کنار ندرت استفاده از مسح بر خف، نشان می‌دهد که این موضوع بدون قید و شرط نبوده شخص در شرایط ویژه‌ای می‌توانست بر کفشش مسح کند.
- ۴- خود مسح بر خفّ نشان می‌دهد که یک امر اضطراری بوده است به خاطر مشکلاتی که در سفر یا حضر پیش می‌آمده نه یک عمل آزاد بدون قید و شرط.

۵- اضطرار در حدی بوده که شخص مسافر سه شبانه روز، غیر مسافر یک شبانه روز، خفّ از پای در نیاورد.

۶- شرایط اضطراری دو نوع است: نوع اول به وضعیت پا مربوط می‌شود مثلاً هوا سرد است اگر خفّ را در بیاورد به پاهایش صدمه می‌خورد. این نوع اضطرار تا مرتفع شدن آن عذر ادامه دارد گرچه مدت زمانی بیش از سه شبانه روز

باشد. نوع دوم نیازهایی است که ربطی به سلامتی و حفظ جان نداشته باشد، شخص تنها به یک آسایش و یا فراغت بال، جداً نیاز دارد، شبیه قصر نماز، در سفر به او رخصت داده می‌شود که خفها را در نیاورد. البته بدیهی است این نیاز تا حدی باید می‌بود تا ماندن پا در کفش و عدم بهداشت آن را توجیه کند و یا موجب شود که خود شخص این وضعیت را تحمل کند.

۷- وضو: (به هر صورت) پیش از نزول آیه نیز مردم وضو می‌کردند لیکن پیش از نزول آیه، چیزی به نام تیمم وجود نداشت و این یک موضوع مسلم است.

۸- هر حکم عبادی در اسلام برای شرایط معمولی با یک صورت آمده و برای شرایط اضطراری با صورت دیگر. با توجه به ردیف‌های بالا، کاملاً مشخص است که مسح بر خف پیش از نزول آیه وضو و تیمم، یک وضوی اضطراری بوده که با آمدن تیمم منسوخ می‌شود. به حدیث زیر توجه فرمائید:

انّ النّبّی (ص) نوضاً فمسح بناصینه و علی العمامة و علی الخفین: رسول خدا (ص) چنین وضو گرفت: به پیشانی خود مسح کرد و بر دستار سرش و بر خفین. (صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۵۹).

یعنی هیچ کدام از اعضای وضو را نشست و تنها مسح کرد. بدیهی است این وضو یک وضوی اضطراری است. چون قرار بود آیه وضو که تیمم نیز در آن آمده، بایگانی شود لازم بود که مسح بر خفین هم چنان باقی بماند. در مقدمه این جزوه گفتم که فقط دو حدیث و یک اشاره، از حدیث‌های شیعه خواهم آورد، اینک دومین حدیث را ببینیم سپس به حدیث‌های متون برادران سنی در مسئله بپردازیم:

قال: قلت لابی جعفر (ع): کیف اختلف اصحاب النّبّی (ص) فی المسح علی الخفین؟ فقال: کان الرّجل منهم یسمع من النّبّی (ص) الحدیث فیغیب عن الناسخ و لا یعرفه، فاذا انکر ما خالف ما فی یدیه کبر علیه ترکه، و قد کان الشیعی ینزل علی رسول الله (ص) یعمل به زمانا ثمّ یؤمر بغيره فیأمر به اصحابه و امته، حتّی قال الناس به یا رسول الله انک تامرنا بشیئی حتّی اذا اعتدناه و جرینا علیه امرتنا بغيره. فسکت النّبّی (ص) عنهم، فأنزل علیه «قل ما کنت بدعا من الرّسل و ما ادري ما یفعل بی و لا بکم ان اتبع الاّ ما یوحی الیّ و ما انا الاّ نذیر مبین» (المحاسن، ص ۲۹۹):

به امام باقر (ع) گفتم: چگونه و چرا اصحاب پیامبر (ص) در مسح بر خفین اختلاف کردند؟ گفت: کسی از آنان سخنی را از پیامبر (ص) می‌شنید، اما نسبت به شنیدن ناسخ آن غایب می‌شد و آن را نمی‌شناخت، آن گاه که نمی‌شناخت آن چه را (ناسخ را) که با آن چه در نظر او بود مخالف بود، ترک آن (منسوخ) برایش گران می‌گشت، گاهی چیزی بر رسول خدا نازل می‌شد، زمانی به آن عمل می‌شد، سپس به چیز دیگر امر می‌شد، اصحاب و امت را به آن امر می‌کرد. تا این که مردمانی گفتند: ای رسول خدا (ص) ما را به چیزی امر می‌کنی وقتی که به آن عادت می‌کنیم و یک رفتار جاری ما می‌شود، به چیزی غیر از آن امر می‌کنی. پیامبر (ص) در جوابشان سکوت کرد خداوند این آیه را نازل کرد «بگو من آغاز پیامبران و اولین پیامبر نیستم - پیش از من نیز انبیا اوامر خدا را ابلاغ می‌کردند - و نمی‌دانم درباره من و شما چه تصمیمی گرفته می‌شود، پیروی نمی‌کنم مگر از آن چه که بر من وحی می‌شود و نیستم من مگر نذیر مبین.

(آیه در سوره احقاف است که مگّی است. اما می‌دانیم که در خلال آیات سوره‌های مکی آیات مدنی نیز حضور دارند).

نوحه: مراد پرسش کننده این است: چرا با وجود آیه وضو و تیمم، عده‌ای از اصحاب (بل اکثرهم) از سخن چند نفر پیروی کردند و مسئله صورت یک اختلاف بزرگ به خود گرفت؛ پرسش از متن مردم است نه از انگیزه رهبران هر دو گروه که همیشه در کنار رسول خدا (ص) حاضر بودند و مصداق «یغیب» نیستند. امام نیز برای این پیروی اکثریت از یک جانب، دو عامل می‌شمارد و یک شاهد می‌آورد:

۱- کشور اسلامی گسترش یافته بود و عده‌ای از مدینه غایب بودند و بی‌خبر از ناسخ به منسوخ می‌پرداختند و آن را در مناطق دور ترویج می‌کردند.

۲- در میان حاضرین در مدینه نیز عادت به وضوی پیشین زمینه روانی را به نفع منسوخ، فراهم می‌کرد. چون ترک آن برای‌شان سخت و سنگین بود (کبر علیه ترکه).

۳- حتی به خاطر همین سخت و سنگین بودن، در برخی موارد دیگر نیز گله کرده‌اند که پیامبر (ص) در پاسخ‌شان سکوت کرده تا آیه نازل شده است، و این موارد دیگر نشان می‌دهد که تمایل ناخود آگاه‌ها در وضو نیز به نفع منسوخ بوده است.

اشاره: شیخ حرّ عاملی در وسایل، ج ۱، ح ۱۱۰۲ را آورده و گفته این حدیث به وضوی منسوخ مربوط است همین طور نیز در حدیث ۱۱۳۹ شماره مسلسل.

انگیزه دیگر رهبران طرفداری از وضوی پیشین از روایات برادران سنی خواهد آمد. اکنون ادامه بحث:

صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۶۳ ط دار الجیل: **ان رجلا اتى عمر فقال انى اجنبت فلم اجد ماءً، فقال: لا تصلّ. فقال عمار: اما تذكر يا امير المؤمنين اذ انا و انت في سرية فاجنينا فلم نجد ماءً فاما انت فلم تصلّ و اما انا فتمعكت في التراب و صلّيت، فقال النبي (ص): انما يفتك ان تضرب بيدك الارض ثم تنفخ ثم تمسح بها وجهك و كفّيك، فقال عمر: اتق الله يا عمار، قال: ان شئت لم احثّ به:**

:مردی به پیش عمر آمد و گفت: من جنب شدم و آب (برای غسل) نیافتم. عمر گفت: نماز نخوان. عمار گفت: ای امیر المؤمنین به یاد نمی‌آوری که من و تو در میان گروهی که مأموریت نظامی داشتند، بودیم و هر دو جنب شدیم و آب نداشتیم تو نماز نخواندی، اما من بر خاک غلطیدم نماز خواندم (وقتی که به حضور پیامبر - ص- رسیدیم) پیامبر (ص) فرمود: کافی بود دست‌هایت را بر زمین می‌زدی، بر آنها می‌دمیدی به صورت و دست‌هایت می‌کشیدی. عمر گفت: عمار از خدا بترس. عمار گفت: اگر بخواهی این حدیث را به کسی نمی‌گویم.

معلوم است: ۱- مسافرت عمر و عمار پس از نزول آیه نساء یا مائده بوده است لیکن هنوز جزئیات تیمم را یاد نگرفته بودند.

۲- شگفت است که تا زمان خلافت عمر پیام آیه ششم مائده که هم چگونگی وضوی جدید را، آورده و هم اصل تیمم را، هنوز جای نیفتاده بود!! واضح است که در قبال این آیه مقاومت می‌شده است، بعضی‌ها برای بایگانی کردن این آیه و آیه نساء حتی به ترک نماز فرمان می‌دادند.

۳- آیا عمر ماجرای خود و عمار را فراموش کرده بود؟!

۴- آیا عمر آیه ششم مائده را نخوانده بود؟! نشنیده بود؟! و همین طور آیه ۴۳ نساءرا؟!

پاسخ این پرسش‌ها در حدیث زیر است:

صحیح مسلم، همان، ص ۱۹۲: **عن شقیق قال: كنت جالسا مع عبدالله و ابن موسي، فقال ابو موسي: يا ابا عبدالرحمن أرايت لو انّ رجلا اجنب فلم يجد الماء شهرا كيف يصنع بالصلاة؟ فقال عبدالله: لا يتيمّم و ان لم يجد الماء شهرا. فقال ابو موسي: فكيف بهذه الاية في سورة المائدة «فلم تجدوا ماء فتيمّموا صعيدا طيبا»- ؟ فقال عبدالله لو رخص لهم في هذه الاية لاوشك اذا برد عليهم الماء ان يتيمّموا بالصعيد. فقال ابو موسي لعبد الله: الم تعلم قول عمّار... فقال عبدالله: او لم تر عمر لم يقنع بقول عمار - ؟:**

شقیق می‌گوید: با عبدالله (ابو عبدالرحمن بن عمر) و ابو موسی نشسته بودیم، ابو موسی به عبدالله گفت: ای ابو عبدالرحمن اگر کسی جنب شود و تا یک ماه برای غسل آب پیدا نکند برای نماز چه کند؟ عبدالله گفت: تیمم نکند هر چند تا یک ماه آب نداشته باشد، ابو موسی گفت: پس آیه سوره مائده «اگر آب نیافتید بر خاک پاک تیمم کنید» چیست؟ عبدالله گفت: اگر به مردم اجازه داده شود به این آیه عمل کنند ممکن است هر وقت آب برای‌شان سرد شد نیز تیمم کنند، ابو موسی گفت: ماجرای عمار و سخنش را (همان داستان بالا)، نشنیدی؟ عبدالله گفت: مگر نمی بینی که عمر به سخن عمار قانع نشد.

عبدالله تصریح می‌کند که پدرش تا آخر عمر (با وجود دو آیه تیمم) تیمم را بایگانی کرده بود، گرچه تیمم را مانند متعه حج و متعه نساء، با اعلامیه رسمی تحریم نکرد.

(کنز العمال، ج ۹، ص ۵۸۹، به جای عبدالله بن عمر، عبدالله بن مسعود آورده، اما کسی آن را نپذیرفته است و معلوم است که ابن مسعود خود را در شأنی نمی‌دانست که به مردم رخصت بدهد یا ندهد. و اساسا او چنین روحیه‌ای نداشت).

به وضوح کامل روشن است که آیه مائده و نساء وضوی اضطراری پیشین که مسح بر خفین در آن بوده، را نسخ کرده اند لیکن قدرتمندان اصحاب، عمل به آیه‌ها را مصلحت نمی‌دانستند، در نتیجه چیزی به نام مسح بر خف همچنان باقی ماند.

کنز العمال ج ۹ ص ۶۱۷ ح ۲۷۶۷۰: **عن مقسم قال: قال ابن عباس لسعد بن ابی وقاص: قد علمنا انّ**

رسول الله (ص) قد مسح قبل المائدة فهل مسح بعد المائدة؟ فسكت سعد:

: مقسم می‌گوید: ابن عباس به سعد بن ابی وقاص گفت: می‌دانیم که رسول خدا (ص) پیش از نزول سوره مائده

مسح (بر خفین) کرده است آیا پس از آن نیز این کار را کرده است؟ سعد سکوت کرد.

عن زاذان: قال: قال علي بن ابی طالب لابي مسعود: انت فقيه، انت محدث انّ رسول الله (ص) مسح

علي الخفين؟ قال: او ليس كذلك؟ قال: اقبل المائدة او بعد ها؟ قال: لا ادري. قال: لا دريت انه من كذب

علي رسول الله (ص) متعمدا فليتبوأ مقعده من النار. (کنز العمال ج ۹ ص ۶۰۷ ح ۲۷۶۱۴).

راذان مي گوید: علي (ع) به ابي مسعود (با ابن مسعود اشتباه نشود) گفت: تو فقيهي تو حديث مي کنی از رسول خدا (ص) که مسح بر خفین کرد؟ ابن مسعود گفت: مگر چنین نیست؟ علي (ع) گفت: آیا پیش از نزول مائده یا پس از آن؟ - ؟ گفت: نمی‌دانم. علي (ع) گفت: نمی‌دانی کسی که عمداً بر رسول خدا (ص) دروغ ببندد باید نشستگاه خود را برای دوزخ آماده کند.

حمایت از مسح بر خفین موجب شد که در اعصار بعدی تیمم و مسح بر خفین (ناسخ و منسوخ) در کنار هم باقی ماندند. بر خلاف وضو که وضوی ناسخ هم چنان در بایگانی مانده است، زیرا آیه درباره وضو دارای نقش اصلاحیه و تبدیل حقیقت لغویه عرفیه، به حقیقت شرعیه است و به عبارت دیگر؛ آیه درباره وضو در صدد تعویض وضوی پیشین به وضوی جدید بود. اما درباره تیمم چیزی آورده بود که هیچ سابقه‌ای از نوع خودش نداشت و بنابراین امت ناچار بود معنائی و خواسته‌ای برای آن بیابد. چنان که گفتگوی ابن عباس و سعد و قاص، و دیگر مدارک، نشان می‌دهند که گروهی از سران اصحاب مسح بر خفین را منسوخ می‌دانستند، اما جریان مقابل همیشه سعی می‌کرد نظر آنان را نیز به بستر نظر طرفداران مسح بر خف، برگرداند به دو حدیث زیر توجه فرمائید:

۱- قال: سمعت منادي علي بن ابي طالب ينادي: ايها الناس انّ الكتاب قد سبق: المسح علي الخفين

ثلاث مرّات (کنز، ج ۹، ص ۶۲۰، ح ۲۷۶۹۲).

شنیدم منادی (جارچی) علي (ع) ندا می‌کند: ای مردم قرآن پیشی گرفته است که مسح بر خفین سه بار است.

لیکن معلوم نیست در کجای قرآن مسح بر خفین آمده است!؟!

اصل این حدیث درست است با سوء استفاده از علائم نگارش که در این اواخر پیدا شده، این بلا را بر سر حدیث آورده‌اند. اکنون علامت «:» را از آن بردارید و بخوانید معنی صحیح آن روشن می‌شود: منادی ندا می‌داد: ای مردم قرآن سبقت گرفته بر مسح خفین.

این تعبیر از تعبیرهای رایج و بلیغ عرب است گاهی که می‌گویند «قد سبق» یعنی چیزی بعد از چیزی آمده و بر آن چیز پیشین، سبقت گرفته است. یعنی قرآن آمده مسح بر خفین را نسخ کرده است. و جارچی این ندا را سه بار تکرار کرد.

۲- انه سمع عليا يخطب علي المنبر قال: سبق الكتاب الخفين (همان، ص ۶۲۱، ح ۲۷۶۹۳):

می‌گوید شنیده است که علي (ع) در ضمن سخنرانی در منبر گفت: قرآن بر مسح خفین سبقت گرفته است.

اعلام رسمي و عمل فرسایشی بدون اعلامیه:

به اجماع مسلمین اعم از برادران سنّی و شیعه، عمر متعه در حج (حج تمتع) را با اعلامیه رسمی تحریم کرد. من در این جا وارد بحث «متعة النساء» نمی‌شوم، زیرا در مقدمه این جزوه قول داده‌ام که بر اساس آن چه، خود برادران سنّی معتقد هستند، بحث کنم. و غیر از آن را وارد بحث نکنم، آنان با این که تصریح می‌کنند عمر اعلام کرد هر دو متعه در عصر رسول خدا (ص) حلال بودند و من تحریم می‌کنم، نقل‌هائی می‌آورند که خود رسول (ص) متعه نسا را تحریم کرده است.

و هم چنین امت همگي اجماع دارند که عمر «حي علي خير العمل» را از اذان برداشت و به جاي آن «الصَّلوة خير من النَّوم» گذاشت. اين نیز رسماً به همه ولايات اعلام گشت.

اما آیه ششم از سوره مائده و آیه ۴۳ سوره نساء، بدون اعلام رسمي با یک روند فرسایشی و تجاهل العارف، بایگانی گشت.

خود عمر انگیزه تحریم حج تمنع را بیان کرده است: سزاوار نیست کسی که به حج مشغول است قطرات آب غسل از سر و صورتش بریزد. در باره حيّ علي خير العمل نیز روشن است او که به فتوحات مشغول بوده دوست داشت که جهاد خير العمل باشد نه نماز، تا مردم بیشتر و بهتر به جهاد بروند.

علت دیگر مسح بر خفّ نیز به مسئله فتوحات بر مي‌گردد. او دوست داشت سربازانی را تربیت کند که بتوانند چندین روز پا از خفّ در نیاورند:

کنز العمال، ج ۹، ص ۶۰۱، ح ۲۷۵۸۹: **عن عقبه بن عامر أنه قدم عمر بن الخطاب من مصر، فقال: منذم لم**

تنزع خفيك؟ قال: من الجمعة الي الجمعة، قال: اصبت السنة:

عقبه بن عامر مي‌گوید: از مصر به پیش عمر رسیدم گفت: چه مدتی خفّ‌هایت را نکندی (چه مدتی است پاهایت را از خفّ بیرون نیاورده‌ای)؟ گفتم: از جمعه تا جمعه. گفت: سنت را دریافته‌ای.

در حالی که در همه حدیث‌ها که سنت پیشین را نقل کرده‌اند - حتی چند حدیث از خود عمر - جواز مسح بر خف، بیش از سه روز نیامده است.

این موضوع به حدی برای او مهم بوده که به دقت از سرباز تازه رسیده از جبهه مصر می‌پرسد تا بداند چه قدر آن را رعایت می‌کنند وقتی که می‌شنود نه تنها سه روز بل در طول هفته خف از پا در نمی‌آورند تشویق می‌کند که سنت همین است. او می‌توانست اعلام کند: در سفرهای نظامی تیمم کنید اما می‌دید که تیمم تنها برای مواقع ضرورت آمده و نمی‌تواند آن برنامه تربیتی که او در نظر دارد، باشد. و لذا مسح بر خفّ به عنوان یک «جواز» برای هر شرایط اعم از ضرورت و غیر ضرورت ترویج گشت. تا وضو بگیرند و بر پا افزار مسح کنند. حتی در خانه خود و بدون هیچ ضرورتی به آن عمل کنند.

چرا مسح بر خفّ جایز شد اما مسح بر خود پا، غیر جایز؟! -؟! اصل هدف این بود که پاها از خفّ بیرون نیاید. پس باید آیه ششم مائده و ۴۳ نساء که در وضو مسح بر پاها و تیمم را آورده اند بایگانی شوند، لذا به آن شخص که می‌گوید جنب شدم آب نیافتم، می‌گوید نماز نخوان. چون اگر تیمم رواج یابد، مسح پاها هم رایج می‌شود نه مسح بر خفّ. زیرا همه این‌ها در کنار هم آمده‌اند. و عبدالله بن عمر صریحاً می‌گوید: تیمم نکند که مصلحت نیست. همان طور که گذشت. در این برنامه دو چیز رخ داده است: بایگانی کردن دو آیه و شمول دادن مسح بر خفّ پیشین (که برای مواقع اضطراری بود) بر مواقع اضطراری و غیر اضطراری.

پایان